

Jean - Pierre DIGARD

C. N. R. S.

Sciences Sociales du

Monde Iranien Contemporain

اصغر کریمی

حوزه پژوهشهای مردم شناسی

سازمان میراث فرهنگی کشور

عملکرد ساختار انشعابی و ساختار قدرت در جامعه ایلی و کوچ نشین بختیاری

در آفریقای شمالی و خاورمیانه پیوستگی سه پدیده دامداری، کوچ نشینی و سازمان ایلی کاملاً حالت کلاسیک دارد. در حالی که در ایران پیوستگی این سه پدیده به شکل دیگری است و وسعت و ویژگی این پیوستگی بیش از آن است که در حد یک مسأله ساده مطرح شود. در نظر اکثر مردم دنیای غرب، شکل بارز و مجسم شیوه کوچ نشینی در مشرق زمین، همان شکل کوچ نشینی «بدو» هاست. ویژگی های این نوع کوچ نشینی عبارتند از: کوچ نشینی در بیابان، ایل راههای تغییر پذیر و نامعلوم که به قول یکی از مؤلفان «همچون حرکت و جریانی در ابهام ابرهاست» (Monteil, 1966, P. 31)، مراجعه شود به کتابشناسی آخر مقاله) و همین امر مستلزم کوچهای سالانه ای است که بعد مسافت آنها به بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر می رسد. در حالی که شکل کوچ نشینی در ایران کاملاً باشکل کوچ نشینی «بدو» ها مغایرت دارد. شکل کوچ نشینی «بدو» ها به صورت بیابانی و دشتی است در صورتی که شکل کوچ نشینی در ایران غالباً به صورت کوهستانی است و کوچ نشینان غالباً در کوهستانها جای گرفته اند یعنی مناطق نسبتاً پر آبی که در آنها «عوامل و موانع طبیعی موجب دور ماندن آنها از دسترس زندگی یکجانشینی شده اند» (Planhol, 1968, P. 199). این نوع کوچ نشینی مبتنی بر بهره برداری متواتر از امکانات مرتعی ارتفاعات مختلف کوهستان، در طول سال است، در

تابستانها از مراتع ارتفاعات و زمستانها از مراتع دشتهای بهره میگیرند. ایل راههای کوچ نشینان «بدو» متغیر و نامشخص هستند و گاهی از ۲۵۰۰ کیلومتر تجاوز می کنند درحالی که ایل راههای کوچ نشینان ایران ثابت و کاملاً مشخص می باشند و طول آنها بندرت از ۳۰۰ کیلومتر تجاوز می کند. دامداری «بدو»ها به شترداری منحصر می شود درحالی که کوچ نشینان ایران، حیوانات و چهارپایان گوناگون مثل گوسفند، بر و همچنین اسب، الاغ، قاطر، گاو ماده و گاو کاری را نگهداری می کنند و پرورش می دهند. ضمناً در شکل کوچ نشینی ایرانی کشاورزی غلات به صورت دیم نیز جایگاه ویژه ای دارد. و در طول سال، مردم کوچ- نشین در خلال دامداری و هماهنگ با شیوه زندگی کوچ نشینی، دوبار اقدام به کشت دیم غلات می کنند که یکی از آنها در بیلاق و نوبت دیگر در قشلاق انجام می گیرد (DIGARD, 1981).

دومین نشانه بارز کوچ نشینی در ایران، که بدون تردید مهمترین مشخصه آن میز می باشد، میزان جمعیت قابل توجهی است که به این نوع زندگی اشتغال دارند. جمع کل «بدو»ها در تمام خاورمیانه عربی احتمالاً به یک میلیون نفر نمی رسد و اگر همه گروههای را هم که در جوار آنها به دامداری گوسفند اشتغال دارند، به آن بیافزاییم شاید این رقم به سه میلیون نفر برسد. به این ترتیب فقط در حدود نیم تا دو درصد کل جمعیت این سرزمین را «بدو»ها و همچنین گروههای گوسفنددار مجاور آنها تشکیل می دهند، درحالی که کوچ نشینان کشور ایران را در حدود چهار میلیون نفر تخمین می زنند که در حدود ده درصد کل جمعیت ایران را شامل می شود، تراکم جغرافیایی این جمعیت های کوچ نشین نیز حائز اهمیت است. باید توجه داشته باشیم که در حدود هشتاد درصد، یعنی حدود چهار میلیون کیلومتر مربع از کل مساحت خاورمیانه عربی را «بادیه»ها یعنی حوزه های خشک و زیستگاه «بدوها» تشکیل می دهد که تراکم نسبی جمعیت در آنها هرگز به بیش از یک نفر در یک کیلومتر

مربع نمی‌رسد. درحالی که کوچ نشینان ایران فقط در کمتر از یک سوم، یعنی در پانصد هزار کیلو متر مربع، مساحت کل کشور محبوس هستند و لذا هر کیلومتر مربع آن باید اجباراً متحمل هشت نفر باشد. در نتیجه، با وجود آن که محیط طبیعی وزیستگاه آنها از غنای نسبی طبیعی برخوردار است، با وجود این همیشه از آن به‌طور افزون بر ظرفیت بهره‌برداری می‌شود. و بالاخره باید به‌تعداد قابل توجه گروه‌های کوچ نشین ایران توجه کرد که به‌طور جداگانه و مستقل از یکدیگر زندگی می‌کنند و هر کدام نیز دارای تعداد قابل توجهی عضو می‌باشند. گسترده‌ترین کنفدراسیون «بدوها» مثل «انازا - Anaza» و «شمر - Šammar» هرگز بیش از ده هزار تا پانزده هزار نفر جمعیت را شامل نمی‌شود (Carrere d'Encausse, 1955) حال آن‌که در ایران ایلاتی وجود دارند که «جزو مهم‌ترین واحدهای کوچ نشینی جهان هستند» (Planhol, 1968. p. 199 - 1977, p. 37) و جمعیت هر کدام از آنها به‌تنهایی حتی تا نیم میلیون نفر را نیز شامل می‌گردد.

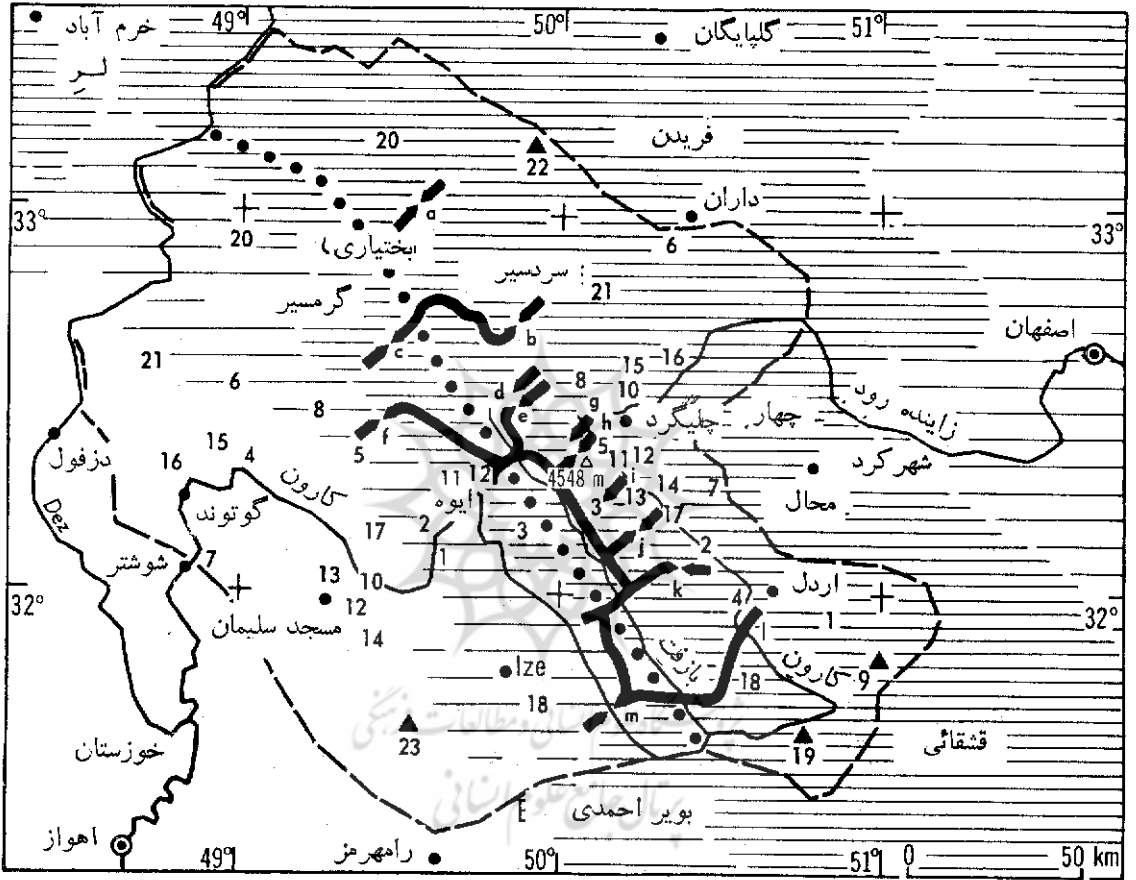
مهم‌ترین مشخصه کوچ نشینی در ایران، که مورد بحث ماست، از موارد زیر منتج می‌شود: تقریباً هر یک از ایلات بزرگ ایران دارای یک دستگاه حکومتی با سازه و ساختار کاملاً مشخص است که به وجود آن در نظام‌های انشعابی، در نوشته‌های انگلیسی زبان پس از کارهای "Evans - Pritchard"^۲ 1940 توجه خاصی مبذول شده است. این دستگاه حکومتی در تمام شعب و شاخه‌های ایل نفوذ دارد و کم‌وبیش در رأس این هرم انشعابی و در دست رئیس بزرگ (ایلیخان) متمرکز می‌شود، اگر عوامل خارج از ایل در این امر دخالت نکنند، قدرت متمرکز شده در دست ایلیخان، به‌طور موروثی به‌پسر وی منتقل می‌شود. ملاحظه می‌شود که این موضوع با موضوع شیخوخیت در بین «بدو»ها تفاوت دارد زیرا در بین آنها، اقتدار و حکمرانی شیخ، که حالتی محدود و اتفاقی دارد، بعد از مرگ وی «به‌پسر بزرگ او منتقل نمی‌شود، بلکه به‌مسنترین و یا لایق‌ترین عضو خانواده می‌رسد» (chelhod - 1969, P. 99)^۳.

ایل بختیاری بارزترین و کاملترین الگوی کوچ‌نشینی ایرانی را ارائه می‌دهد و بالگویی کلی کوچ‌نشینی در ایران مطابقت کامل دارد. این ایل در حدود پانصد هزار نفر عضو دارد که هنوز هم (سال ۱۳۵۰ شمسی) نیمی از آن در سرزمینی به وسعت هفتاد و پنج هزار کیلومتر مربع (شکل ۱) به کوچ‌نشینی [ونیمه کوچ‌نشینی] اشتغال دارند. این سرزمین بین سلسله جبال مرتفع زاگرس مرتفعترین قله آن به ارتفاع ۴۵۴۸ متر در زردکوه و در غرب اصفهان قرار دارد - و همچنین کوه‌پایه‌های غربی آن، و در حد دشتهای خوزستان^۴ واقع شده است. ایل بختیاری تا اواسط سالهای ۱۹۵۰ میلادی دارای تشکیلات سیاسی تمرکز یافته‌ای بود که کاملاً حالت سلسله‌مراتبی داشت و یک دستگاه حکومتی ایلی واقعی را تشکیل می‌داد تا جایی که قادر بود با دولت مرکزی به رقابت برخیزد و حتی بر آن چیره شود (در تاریخ حیات این ایل دوبار چنین موقعیتی برای رؤسای آن پیش آمده است: یکی قبل از جلوس سلسله سلاطین زندیه در سال ۱۱۲۶ شمسی، ۱۷۴۷ میلادی و یک‌بار نیز بعد از انقلاب مشروطیت، ۱۲۹۰-۱۲۸۵ شمسی ۱۹۰۶-۱۹۱۱ میلادی)، سیاست دولت در مورد سرکوبی عمومی ایلات و عشایر ایران در سال ۱۳۳۲ شمسی (۱۹۵۳ م)، بر تمام نقش‌های ملی و منطقه‌ای خوانین نقطه پایان گذاشت. پس از آن ماجراها، کلیه خوانین از رأس قدرت هر مه‌های ایلی حذف شدند و فقط کلانتران و کدخدایان باقی ماندند که در نظام قدیم مراحل میانی این سلسله مراتب را تشکیل می‌دادند و اکنون نیز عملکرد بسیار محدودی دارند.

بختیاریه‌ها به دلیل ویژگی خاصشان بخصوص در مقایسه با همسایه جنوبی خود، یعنی قشقاییها، از بنیاد استواری برخوردارند. در ایران چنین معمول بوده - شاید هم هنوز باشد - که هر ایلی را با ایل قشقایی مقایسه می‌کنند. در این مقایسه‌ها یا برهمگونی ایل مورد نظر با ایل قشقایی تأکید می‌شود مثل نوع زندگی همگون، اشتراک در مذهب شیعه، داشتن ابعاد و نیروهای برابر و از این قبیل و یا این که بر تفاوت‌هایشان تکیه

می‌شود مثلاً بختیاربها دارای زبانی هستند که ریشه فارسی دارد و جزو زبانهای ایرانی است و همچنین مرکب آنها از گذشته‌های دور اسب بوده و هنوز هم هست درحالی‌که قشقایبها ترك زبان می‌باشند و وسیله حمل و نقل و سواری آنها شتر بوده است و غیره، ولی مشهورترین تفاوت آنها که موجب تفسیرها و طرح سؤالات فراوانی نیز شده است به این شرح است: ایل قشقایب به دلیل اتحاد و انسجامی که رؤسا و سرکردگان آن داشته‌اند (بخصوص از زمان صولت‌الدوله، که در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۹۳۳م) به دستور رضاشاه اعدام شد، و مؤلفان انگلیسی او را «سلطان بی‌تاج و تخت ایران» می‌نامیدند) و به دلیل پیوستگی اعضایش در مقابل دشمن خارجی و قدرت مرکزی Oberling 1974، مشهور شده است. حال آن که وضعیت بختیاربها از این نظر برعکس است و معرف جامعه‌ای است که نزاعهای داخلی و برادرکشی بین رؤسای آن موجب شده است که از يك سو روابط بین سران ایل و از دیگر سوی روابط باهم‌ایلان به‌طور کلی از هم بگسلد. مسأله «تعدد سرکردگان» در بطن ایل بختیاری را از گزارشهای مشاوران بریتانیایی در می‌یابیم و یکی از آنها Grathwaite 1977 می‌نویسد فقط يك «خیال‌واهی اتحاد» در آن وجود خواهد داشت و به قول Brooks 1983 «دشمن خانگی» با خشونت خود همان هراسی را که در قلب دشمنان داخلی خود به وجود می‌آورد، عیناً به دشمن خارجی خود هم منتقل خواهد کرد^۵.

در قسمت بالا، بین شکل کوچ‌نشینی «بدو»ها و شکل کوچ‌نشینی در ایران مقایسه‌ای سریع و مروری گذرا به عمل آوردیم و در عین حال همین مقایسه سریع را بین دو ایل مشهور و مشخص ایران انجام دادیم و در طی این مقایسه‌ها، دو ویژگی بارز ایل بختیاری را نشان دادیم که در مورد آنها دو سؤال اساسی زیر مطرح می‌شود: ۱- در بطن ایل نظام تشکیلاتی مبتنی بر دودمان و نظام ریاستی و سرکردگی چگونه شکل می‌گیرد؟ ۲- جنگهای درون ایلی و جنگهای بین ایلی در ارتباط با چه عواملی می‌باشند؟



- | | | | | | |
|---------|------------------------------|-------|--|-------|--|
| ----- | محدوده سرزمین ایل بختیاری | ————— | ایل راههای کوچ (ایل راههای عمومی) | 15 | محل طوایف (مراجعه شود به شکل ۲ و ۳) |
| ● ● ● ● | سرزمین گرمسیر و سردسیر | → f → | گذرگاههای ایل از زاگرس (مراجعه شود به شکل ۶) | ===== | ارتفاع |
| | | | | --- | 2000 m |
| | | | | --- | 1000 m |

شکل ۱- نقشه سرزمین ایل بختیاری

نظام تشکیلاتی مبتنی بر دودمان و نظام ریاستی و سرکردگی، دو نظام موجود در بطن ایل هستند که درعین متضاد بودن بایکدیگر، از نظر اعمال مسؤولیت مشترك به یکدیگر وابسته است که به شرح هریک از آنها می پردازیم.

تشکیلات مبتنی بر دودمان

ایل بختیاری به دو بخش «یا قسمت» به نامهای «هفت لنگ» و «چهار لنگ» تقسیم می شود. هر کدام از اینها نیز دارای زیر مجموعه هایی به نام «باب» یا «بلوک» مثل «دورکی»، «بابادی»، «بهداروند» و غیره هستند. اینها نیز به نوبه خود به زیر مجموعه هایی تحت عنوان «طایفه» مثل «زراسوند»، «قندعلی»، «مروی» و غیره تقسیم می شوند. هر طایفه به چند «تیره» و هر تیره به چند «تش» و هر تش به چند «اولاد» و هر اولاد به چند «فامیل» و هر فامیل به چند «خانوار» تقسیم می شود. (به شکل های ۲ تا ۵ مراجعه شود)^۷. چنین انشعابی به تشکیلاتی مربوط می شود که بنیاد آن مبتنی بر پدرتباری است و ازدواج مرجح در آن، ازدواج پسرعمو با دختر عمو می باشد. در دو «مال»، که سازمان آنها در شکل های ۴ و ۵ آمده است، ۱۴۱ مورد از پیوندهای زناشویی، مورد بررسی آماری قرار گرفت و نتایج زیر حاصل شد: ۶۱ مورد از ازدواجها (۴۳/۲۶٪) بین عموزاده ها صورت پذیرفته است که از این ۶۱ مورد، ۲۳ مورد آن (۱۶/۳۱٪) بین پسرعموها و دختر عموهای درجه اول (ازدواج با دختر برادر پدر) و ۳۸ مورد از این ۶۱ مورد (۲۶/۹۵٪) بین عموزاده های درجه دوم و پایینتر صورت گرفته است. البته با توجه به این موضوع که مردهای بختیاری برای ازدواج با دختر عموی خود از پرداخت پولهایی که «بدو» های عرب برای ازدواج با «بنت العم» خود به عنوان پیش پرداخت می دهند، معاف هستند و همچنین در همین مورد از پرداخت «شیربها» نیز معاف می باشند، لذا در مقایسه با نوشته های سایر مؤلفان که درباره

| ایل | بخش / قسمت | باب / بلوک | طایفه | شماره (شکل ۱) | تیره | تنش | اولاد | فامیل |
|-----|------------|------------|-------|------------------|------|-----|-------|-------|
|-----|------------|------------|-------|------------------|------|-----|-------|-------|

| | | | | | | | | |
|-------|---|-------------------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|
| دورگی | ۱ | زر اسوند | } ایل | } ... | } ... | } ... | } ... | } ... |
| | ۲ | گندلی | | | | | | |
| | ۳ | موری | | | | | | |
| | ۴ | اسی وند | | | | | | |
| | ۵ | یامدی | | | | | | |
| | ۶ | استرگی - چار پوری | | | | | | |
| | ۷ | سوهوتی | | | | | | |

| | | | | | | | | | | |
|------------|-----------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|----|------------------|
| هفت لنگ | } ایل | } ... | } ... | } ... | } ... | } ... | } ... | } ... | | |
| | | | | | | | | | ۸ | بابادی عالی الور |
| | | | | | | | | | ۹ | بابادی آکاشه |
| | | | | | | | | | ۱۰ | روکی |
| | | | | | | | | | ۱۱ | مول مولیل |
| | | | | | | | | | ۱۲ | شهنی |
| | | | | | | | | | ۱۳ | مد مولیل |
| | | | | | | | | | ۱۴ | گمار - نصیر |
| | | | | | | | | | ۱۵ | پدینی |
| | | | | | | | | | ۱۶ | گله |
| | | | | | | | | | ۱۷ | منجری |
| | | | | | | | | | ۱۸ | بهداروند |
| | | | | | | | | | ۱۹ | دینارونی |
| | | | | | | | | | ۲۰ | جانکی |
| | | | | | | | | | ۲۱ | ممی وند |
| | | | | | | | | | ۲۲ | مم صالح |
| ۲۳ | موگووشی | | | | | | | | | |
| ۲۴ | کیان ارنی | | | | | | | | | |

شکل ۴ و ۳: تقسیمات ایل بختیاری (شماره‌هایی که در جلوی طایفه‌ها دیده می‌شوند در روی نقشه بختیاری (شکل ۱) نشانگر مکان همین طایفه‌ها در بیلاق و قنلاق هستند، شماره‌هایی که در روی آنها مثلث سیاه قرار دارد، بیانگر گروه‌هایی هستند که یا در بیلاق و یا در قنلاق کلاً یکجانشین شده‌اند.)

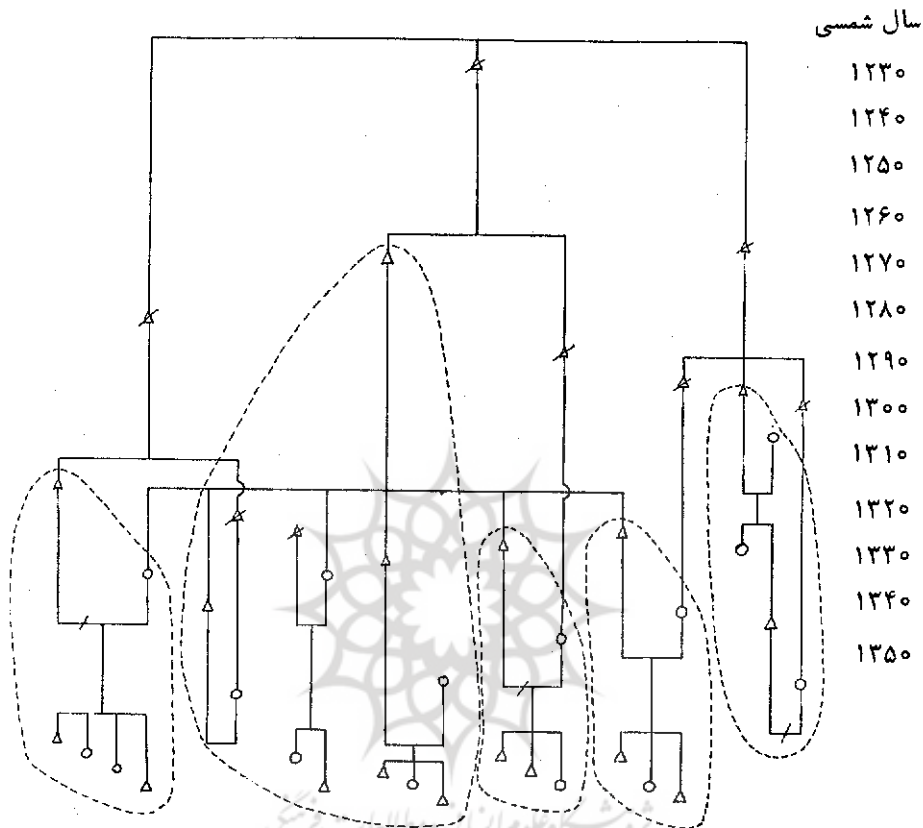


اولاد (شکل ۱۱)
جهانگیری
فراموزی
حاجی‌ور
احمدسمالی
میرتایید
آریناهی
چلمل
تقی عبداللہی
لک
احمد محمدی

بختیاری
چارلنگ

ایلات تحقیق کرده‌اند^۸، ملاحظه می‌شود که نسبت ازدواج باعموزاده‌ها در ایل بختیاری در سطح بالایی قرار دارد.

ضمناً باید توجه داشته باشیم که از ۱۴۱ مورد ازدواج فوق‌الذکر، ۱۶ مورد آن (۱۱/۳۵٪) بین اعضای يك «تیره» ولی درین «اولاد»‌های مختلف آن صورت پذیرفته است، ۴۲ مورد آن (۲۹/۷۹٪) بین اعضای يك «طایفه» ولی از «تیره»‌های مختلف و بالاخره ۱۱ مورد آن (۷/۸۰٪) بین اعضای ایل ولی بین طایفه‌های مختلف بوده است. در واقع امر، در اکثر موارد (۵۸ مورد که ۴۱/۱۳٪ را شامل می‌شود) در این سه نوع پیوند زناشویی آخر، هیچ نوع ارتباط و نسبت خویشاوندی قابل بررسی بین زن و شوهر وجود نداشته است. این موضوع چنین می‌نماید که فقط سطوح زیرین این سازه و ساختار انشعابی بالگوه‌های نظام دودمانی مطابقت دارد. واحد «خانوار» به‌طور کلی در ارتباط بایوند زناشویی زن و مردی است که باهم ازدواج کرده‌اند. مفهوم «فامیل» در قالب يك واحد به «مناسبات فامیلی» مربوط می‌شود. «تش» باخانوار گسترده مطابقت دارد و «اولاد» با دودمان منطبق می‌شود. «تیره» نیز دارای همان مفهومی است که «کلان» دارد. در درون هر يك از این واحدها، همه افراد (به‌استثنای عروسها که از گروههای دیگر آمده‌اند) اصولاً می‌توانند نسبت به یکدیگر در يك خط خویشاوندی و تباری قرار گیرند. ضمناً، مفهوم «فراموشی ساختاری» که برای «Gulliver» (1955, p.113) و «Geetz» (1964, p.106) دارای اهمیت زیادی است، در ایل بختیاری نیز وجود دارد ولی هر کس در ارتباط با این مسأله، یعنی فراموش کردن سازه ساختار اصلی سازمان اجتماعی ایل، به‌نوعی خاص می‌اندیشد و به روش خود با آن برخورد می‌کند. ضمناً، به‌دست آوردن شجره‌النسب معتبری که از مرزهای «اولاد» بگذرد و یا حتی به آن برسد معمولاً غیر ممکن است. علاوه بر آن، این فراموشی یکی از شرطهای لازم برای ابداع و یا جعل شجره‌النسب‌هایی است که برای بیان و تشریح و تفسیر بعدی اتحادها، عضویتها و گروه-



شکل ۴- ترکیب افراد و چادرهای یک «مال» طایفه بامدی (خطوط نقطه چین افراد یک چادر را نشان می دهد). (ادامه شکل ۳)

بندیهای سیاسی در قالب مفاهیم تباری ضرورت دارند و ضرورت آن در حدی است که این پیوندهای خویشاوندی و تباری ساختگی را تارأس هرم، بالا می برد. البته رأس این هرم، یعنی همان نقطه ای که در عین حال که نشانه استحکام و انسجام این بنا می باشد، بیشترین و قویترین سایش ها و کاهشها در آن نقطه به عمل می آید و آسیب پذیرترین و شکننده ترین نقطه آن است. سنتها و روایات آبا و اجدادی و حتی عقاید و عادات و رسوم که برای نظام تشکیلاتی

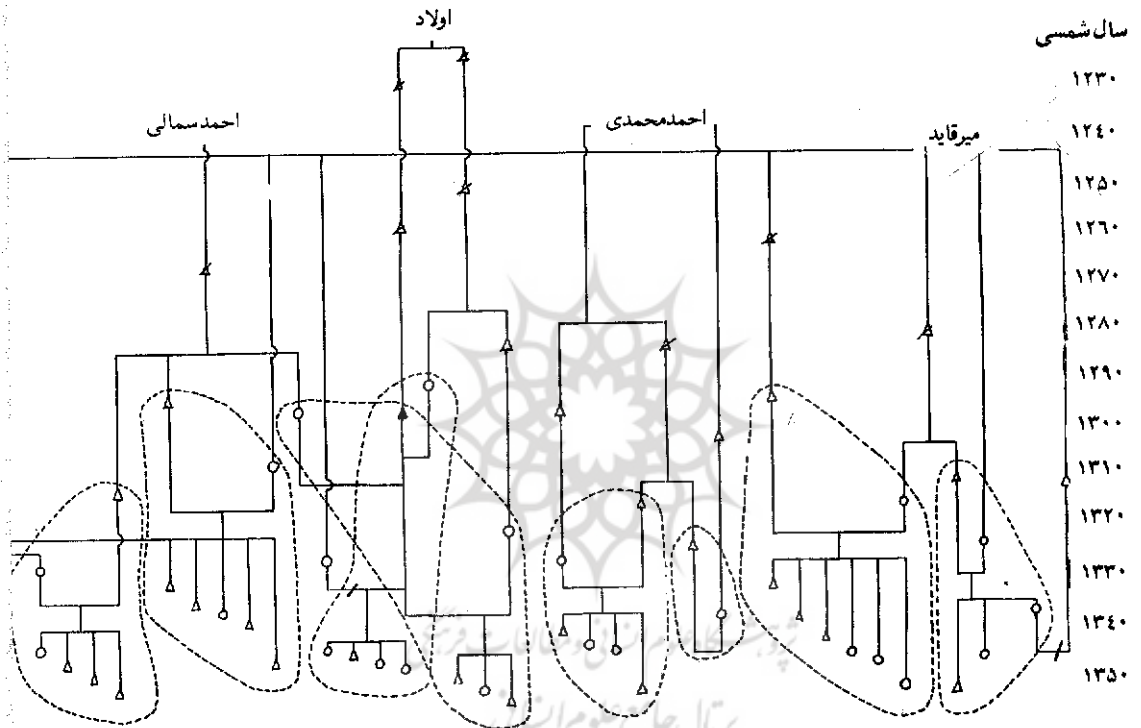
و موجودیت ایل ضرورت دارند، نیز در همین نقطه فراهم می‌شوند. یکی از این سنتها و روایات، که مسلماً غیر قابل بررسی و تحقیق و رسیدن به واقعیت است، و چگونگی تقسیم ایل را به دوشاخه «چهارلنگ» و «هفت لنگ» توضیح می‌دهد، از همین نقطه شروع می‌شود. می‌گویند که بنیان‌گذار ایل، در هنگام مرگ، از دو همسر خود دو خانواده برجای گذاشت، یکی از زنان دارای هفت پسر و دیگری دارای چهار پسر بود^۱... (لنگ به معنای پا است که به ترمینولوژی «بدو»ها عرب نزدیک می‌شود. آنها هم در تقسیم‌بندیهای خود، کلمه «فخذ» دارند که به معنی ران است).

“Doutte” بایبانی زیبا که از علم گیاه‌شناسی گرفته است، همهٔ واقعیهایی که نمایانگر پوشیده و پنهان ماندن این نوع سازماندهی و به وجود آمدن انشعابهای نوین است را، به بهترین وجهی به تصویر می‌کشد. سخن او را “Berque” در سال ۱۹۵۳ در صفحه ۲۶۲ کتاب خود به این - ترتیب نقل کرده است: «تقسیمات گروههای کنونی عموماً از شاخه‌هایی تشکیل نمی‌شوند که بر تنهٔ بریده شده و بر جامانده از یک درخت روئیده‌اند، بلکه از ریشه و پایه اولیه آن جوانه زده و سر از خاک در آورده‌اند که گاهی تشخیص و تمیز ریشه و پایه اولیه دشوار است». بررسی دقیقی روی نمودارهای زیر مجموعه‌های ایل بختیاری، که توسط مؤلفان مختلف در دوره‌های گوناگون داده شده‌اند (Curzon) آنها را گردآوری کرده و در سال ۱۸۹۲، در جلد دوم، صفحات ۲۸۶-۲۸۸ کتاب خود آورده است) نشان می‌دهد که چگونه یک «طایفه» یا یک «تیره» از یک «باب» به «باب» دیگر و یا «تیره» ای از یک «طایفه» به «طایفه» دیگر لغزیده است. مشخصترین و بارزترین نمونه آن «آسترکی»ها هستند. این گروه در حدود سال ۹۰۹ شمسی ۱۳۳۰ م به عنوان یک ایمل مستقل شناخته می‌شد، (مصطفوی قزوینی، ۱۹۱۰-۱۹۱۳ صفحه ۵۵۰) و ظاهراً هم‌آورد و رقیب بختیاروندها بوده است (گفته می‌شود که کلمه بختیاروند بعدها تبدیل به بهداروند شده است). در حال حاضر همین

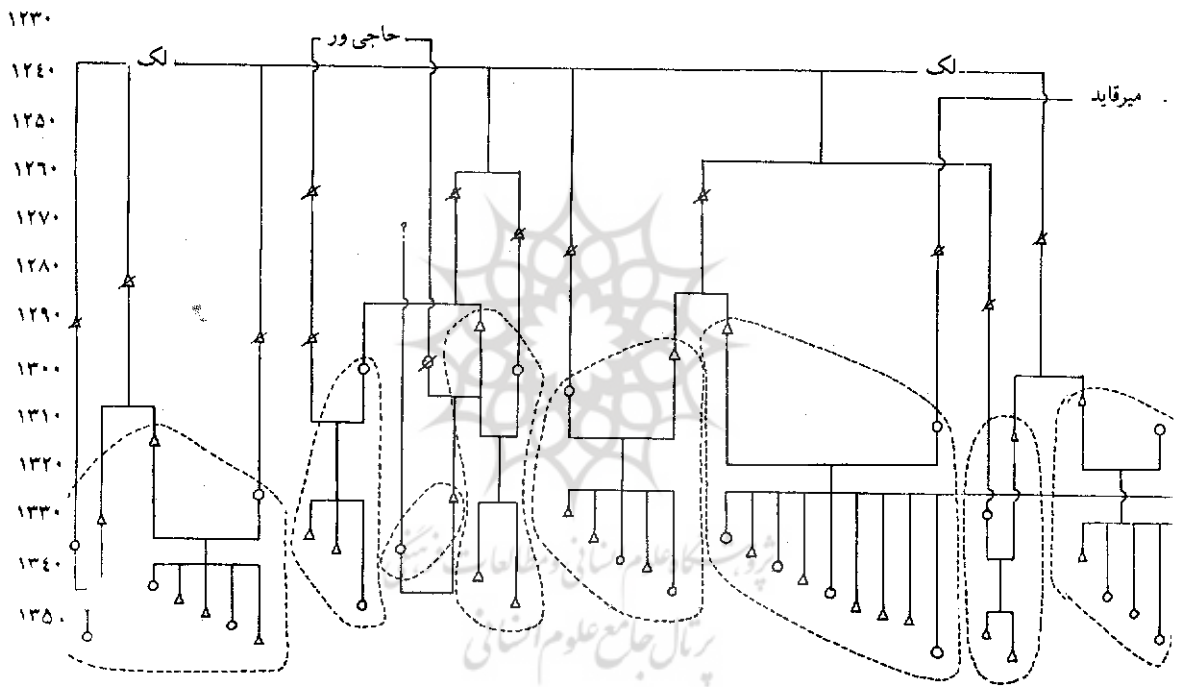
استرکی طایفه‌ای از «دورکی»ها را تشکیل می‌دهد. بهداروندها نیز در اوایل قرن نوزدهم از دورکی‌ها شکست می‌خورند و کاملاً از هم می‌پاشند به نحوی که بیشتر طایفه‌ها و تیره‌های آن زمان بهداروندها اکنون به «زراسوند»ها و «موری»ها تعلق دارند. دستکاریها و تغییراتی از این نوع غالباً نتیجه جنگهایی است که در سرزمین بختیاری و بین خود آنها رخ می‌دهد و پیروزی حاصل از این جنگها، تشکیلات سرزمینی بختیاری‌ها را متأثر می‌سازد و بر تو این تأثیر روی تشکیلات تباری آنها می‌افتد و گاهی نیز آن را تغییر شکل می‌دهد (مراجعه شود به شکل ۱ و DIGARD, 1981).

چنین عملی در فضای زندگی ایلی موجب می‌شود که قسمتهای حاشیه‌ای گروهها همانند فلس ماهی روی هم قرار بگیرند و از آنجایی که این عمل در قاعدهٔ هرم اتفاق می‌افتد، به استواری و نیرومندی وحدتی که قلّهٔ هرم در پی آن است، کمک می‌کند.

غالباً اتفاق افتاده است که افرادی از ایلات مجاور، یا به صورت گروهی و یا به صورت انفرادی، و گاهی مواقع تمام اعضای یک گروه، به همان صورت که بوده، در بین ایل پذیرفته شده و به همان صورت نیز باقی مانده است. در مورد گروههای الحاقی، می‌توان به عنوان نمونه از گروههای زیر نام برد: «عرب کمری»ها (عربهای کوهستان) که به صورت گروه کامل وارد ایل بختیاری شده و بین زراسوندها، ببادی‌ها و بهداروندها تقسیم شده‌اند. «ترکهای چهارلنگها هستند و کرد های «لك» که در درون طوایف مختلف پخش شده‌اند، افراد مجرد و منفردی که به ایل می‌آمدند، توسط یک خانواده بدون اولاد (مکوری) پذیرفته می‌شدند، به آنها سرپناه و زن می‌داده‌اند. گاهی مواقع همین افراد شاخهٔ دودمانی گسترده‌ای را در ایل به وجود آورده‌اند (این شاخه‌های دودمانی نام «یتیم» را بر خود گرفته است که یک کلمه ترکی می‌باشد). معروفترین نمونه آن در بین بختیاری‌ها، همان «حیدر کور» است که یکی از افراد ایل «پایی» لرستان بوده و در سال ۱۰۸۰ شمسی، ۱۷۰۰ میلادی به سرزمین



شکل ۵- ترکیب خانوارها و چادرهای « مال » یکی از کلانتران طایفه



«بابادی» (خطوط نقطه چین نشانگر افراد يك چادر است). (ادامه شكل ۳)

بختیاری مهاجرت کرده و دختر یکی از افراد طایفه «خدر سرخ» (از زراسوندها) را به عقد خود در آورده است. از اواسط قرن نوزدهم میلادی به بعد، تمام ایلخانان بختیاری از اولاد واحفاد وی می باشند. برای ارزیابی این پدیده، باید به خاطر آورد که شیعیان در چهارچوب مناسبات خویشاوندی، ضمن تبعیت از نظام پدرتباری، برای زنان اهمیت خاصی قائلند. بارزترین نشانه آن دوازده امام شیعیان می باشد که همه آنها از طریق حضرت فاطمه [س] دختر پیغمبر (ص) و همسر حضرت علی (ع) از اولاد حضرت پیامبر (ص) می باشند.

ملاحظه می شود که مجموعه ایل بختیاری ویژگی ترکیب خود را محفوظ می دارد و نظام تشکیلات دودمانی ایل بختیاری در صدد آن است که به صورت بد و خوب فشاری سخت و تحمیلی هم بر خود و هم بر اطرافیان خود وارد کند. با این فشار که دارای خواص جذب به مرکز و گریز از مرکز است، می خواهد عوامل و عناصری را که نمی توانند در این مجموعه جای بگیرند، از خود براند. در این ایل نیز مثل کشور مغرب «اسلوب دودمانی [...] یا براساس يك منشأ واحد خود را تقسیم می کند که نیای بزرگ مورد تکریم و اعزاز است [...] و یا براساس آن است که هر گروهی خود را به يك جد باستانی منسوب می کند و لذا منشأ چندگانه مد نظر می باشد. رمز هر دو مورد را می توان به دو صورت کشف کرد: روش اول مبتنی بر استنتاج از طریق استقرایی است که بر طبق نظم اولاد صورت می پذیرد و موجودیت واقعی گروهها را از آغاز اصل و منشأ نشانه یابی می کند، و روش دوم برعکس روش اول است که استنتاج از طریق قیاس صورت می گیرد و انتساب به تنه اصلی یا جد اعلی براساس نظمی است که به اجداد و نیاکان می رسد و گروه را به آن متصف می کند [...]». و بالاخره با علم به این که وقتی گروهی همه رشته های بیگانه را به مثابه یکی از نقوش خود می پذیرد و با آنها خود را به شیوه دیگری مصور می سازد و در این صورت خود آن گروه نیز می داند که دیگر همان گروه

نیست، پس چرا باید چنین امر روشنی را رد کرد [همانطور که مدافعان باصطلاح «تفسیر و تحلیل از طریق انشعاب» آن را رد می کنند]. (Berque 1976 : 52 - 53)

هر یک از رشته‌های انشعابی ایل سطح ویژه‌ای از سازمان اجتماعی ایل را تشکیل می‌دهند و آن دسته از واحدهای اجتماعی ایل که در سازمان آن به خوبی جایگزین شده و ایل را تشکیل داده‌اند، بر حسب آن که به کدام یک از این سطوح مربوط هستند، مفاهیم و ارزشهای گوناگونی، پیدا می‌کنند زیر مجموعه‌های بزرگ ایل (بلوک، باب، قسمت) دارای تعریف و بیان گوناگونی هستند و خلاصه این که کاملاً مبهم‌اند. حتی واژه‌هایی نیز که برای مشخص کردن آنها به کار می‌روند، یعنی همان بلوک، باب یا قسمت جز یک ارزش توصیفی، ارزش دیگری ندارند. افراد ایل در محاورات روزانه وقتی می‌خواهند از این واحدها صحبت کنند برای بیان و مشخص کردن آنها، از واژه «ایل» استفاده می‌کنند. لذا اطلاق چنین واژه‌ای بر آن، که نشان‌دهنده شمول آن بر چند واحد است، قابل توجه می‌باشد. مسائل جدی ایل از سطح طایفه شروع می‌شود. اعضای آن همدیگر را می‌شناسند ولی شناخت دقیقی ندارند. اینها در چهارچوب همین طایفه، منافع مشترکی، بخصوص در زمینه سرزمین و قلمرو طایفه دارند، (Digard 1979, b) که دفاع از این منافع می‌تواند توجیه کننده یک حرکت و عمل جمعی باشد ولی معمولاً برای وقوع چنین امری، موقعیت‌ها و شرایط دشواری لازم است که کاملاً به‌طور استثنایی پیش می‌آید. (جنگ درون ایلی و یا جنگ بین ایلی).

در مقابل این واحدها که درباره آنها زیاد صحبت می‌شود ولی وجود عینی آنها کمتر ملموس است، واحدهای کوچکی قرار دارند که به سطوح پایینتر انشعابها مربوط می‌شوند. همین واحدهای کوچکتر هستند که جایگاه همبستگی و انسجام واقعی و روزمره را تشکیل می‌دهند و همجواری و همسایگی دودمانی را توجیه می‌کنند. این واحدها عبارتند از: «تیره»، «تش»، «اولاد»، «فامیل» و «خانوار». واحد خانوار، از

نظر اقتصادی، در عین حال که معرف واحد سکونت است و مکانی را بنام «وارگه» اشغال می‌کند و چادر سکوتی خود را بر روی آن برپا می‌کند، معرف واحد مصرف نیز می‌باشد. این خانوارها در واحدی به نام «مال» گرد هم می‌آیند. هر «مال» از سه تا ده چادر تشکیل می‌شود و اعضای آن غالباً از اعضای یک «فامیل» و یا یک «تش» هستند (شکل ۴). مجموعه این خانوارها که در یک «مال» گرد آمده‌اند، کوچکترین واحد تولید را در ایل تشکیل می‌دهند (Digard 1975) و در درون آن همیاری و همکاری در کارهای شبانی، مثل نگهداری از گله‌ها، و همچنین در کارهای زراعی، مثل درو و خرمن کوبی، بیش از هر امری رواج دارد. (واژه «مال» هم نشانگر قرارگاهی است که افراد برای مدتی چادرهای خود را در کنار هم برپا کرده‌اند، و هم به‌طور کلی بیانگر دارایی است که از بین این دارایی و ثروت، واژه «مال» به‌طور دقیقتر به‌چهار-پایان سواری اطلاق می‌شود)، درپاره‌ای از موارد، تعداد چادرهای «مال» سرکردگان و کلانتران و غیره که جاذب مراجعین و اشخاص مختلفی مثل نوکرها، چوپانان، کارگران، کشاورزان و غیره است، حتی به دوازده چادر نیز می‌رسد^{۱۱} که متعلق به تیره‌ها و حتی طوایف گوناگون است (شکل ۱۵). همان‌قدر که ترکیب خانوارهای «مال»های دیگر ناپایدار است و احتمال تعویض آنها وجود دارد، ترکیب خانوارهای این مالها نیز به‌همان میزان ناپایدار می‌باشد ولی شدت این ناپایداری بیش از آنها نیست، و فقط سرشت «گروه صنفی» آنها بر «پیوند خانوادگی» بخصوص در مورد پیوندهای زناشویی، پیشی می‌گیرد و در درون این واحدها ضابطه‌های سکونت و همجواری بر ضابطه‌های خویشاوندی برتری دارند و گروه مطابق با آن عمل می‌کند. در زندگی روزمره، موضوع استقلال «مال»ها نسبت به مسأله ترکیب آنها، از اهمیت بیشتری برخوردار است. زیرا نگرانی‌های زیادی که در مورد بهره‌برداری خارج از ظرفیت مراتع و یا بسته شدن چشمه‌ها وجود دارد، موجب می‌شود که انسانها و حیوانات

متعلق به آنها در واحدهای کوچکی قرار گیرند که از نظر عملکرد، مستقل باشند و بتوانند به طور جداگانه در يك محل توقف کنند. اگر موضوع را به خود «مال» ها واگذاریم، آنها به انحصار طلبی اقتصادی و سیاسی خود اعتراف دارند. «انقطاع يك هسته اتم بر روی تمام مجموعه اثر می گذارد».

کوچ تنها عاملی است که گروه بندی مجدد و گسترده تر را توجیه می کند. یکی از مهمترین و اساسی ترین نوع گروه بندی، به صورت موقت، در مقیاس «اولاد» و «تیره» در فصول بهار و پاییز، یعنی در دوره کوچهای بزرگ انجام می گیرد. این دو دوره، همیشه در محدوده چرخش سالانه بیانگر حداکثر ناامنی است زیرا که مردم کوچ نشین باید از زمین های دیگران بگذرند و خطر درگیری فراوان است. لذا باید در چنین شرایطی توانایی آنها داشت که گله ها را به سرعت جمع کرد و در مقابل مهاجمین احتمالی، آمادگی کامل داشت.

همچنین باید افزود که فقط به مناسبت همین کوچ هاست که لزوم این نوع گروه بندی عظیم، مطلق و معنوی ظاهر می شود که در شرایط معمولی و در زمان عادی، مطلقاً چنین چیزی وجود ندارد. و فقط در این مناسبتهاست که ایل عظمت و معنویت واقعی و کامل خود را نشان می دهد. از همین جا چنین استنباط می شود که یکی از عوامل سرپرستی جمعی بر منابع طبیعی، لزوم چنین گروه بندی هایی می باشد. این نوع گروه بندی و این سرپرستی جمعی بر منابع طبیعی، در شرایطی چون کوچ سالانه که محیط زیست، از انسان و دام اشباع می شود، یکی از ضروریات کوچ شبانی است. این نوع گروه بندی عظیم که بیانگر يك واحد اجتماعی و سرزمینی می باشد، بهره برداری همگون و در عین حال سازگار از مراتع را تضمین می کند و برای واحدهای كوچك و مستقل که همان «مال» ها باشند آزادی عمل لازم را فراهم می آورد تا بتوانند هم گله های خود را مجدداً سامان دهند و هم تغییرات لازم را در آنها به وجود آورند و هم از پوشش های گیاهی

به طور دوره‌ای استفاده کنند و به مراتب فرصت رشد دهند. بخصوص، این واحد بزرگ می‌تواند مشکلاتی را که سالی دوبار برای عبور صد هزار نفر کوچ‌نشین و ده برابر آن دام، از سلسله جبال زاگرس و به ویژه «زردکوه» با ۴۵۴۸ متر ارتفاع پیش می‌آید، حل کند. حضور موانع طبیعی، قلل و خط‌الرأس‌ها، نهرها و رودها که امتداد آنها عمود بر امتداد حرکت کوچ است، در حوالی مرز بین سردسیر و گرمسیر، (شکل ۱) موجب تنگی و فشردگی و بهم تنیدگی ایل‌راهها و کوره‌راههایی می‌شود که همه آنها منتهی به تعداد محدودی گذرگاه قابل عبور از سلسله جبال زاگرس می‌گردند (شکل ۶) - کیفیت این بهم فشردگی‌های جابجا و مقطع کوچ بختیازی را با اصطلاح «فشردگی نوسانی» مشخص کرده‌اند (Johnson 1969: 59) بیشتر این نقاط از گردنه‌ها و تنگه‌ها تشکیل شده‌اند. همه آنها در ارتفاع بالاتر از ۳۰۰۰ متر قرار دارند. ارتفاع بعضی از آنها حتی به بیش از ۴۰۰۰ متر می‌رسد (گذرگاههای g و h) که زمستان و بهار پوشیده از برف و بسته هستند و حتی بعضی از آنها فقط به هنگام کوچ پاییزه قابل عبور می‌باشند (گذرگاههای d و g و i) نقاط عبور از نهرها و رودها، که معمولاً در عمق دره‌ها و دیواره‌های شیب‌دار جریان دارند، بر اساس گذار^{۱۲}های آنها تعیین می‌شوند. لذا، این گذرگاهها همیشه محل فشردن شدن بسیار شدید انسانها و دامهای آنهاست، يك راه بن‌دان واقعی است. چنانچه هر يك از گروهها قابلیت و قدرت آن را نداشته باشد که در صورت بسته بودن گذرگاه همیشه‌گی‌اش، بلافاصله خود را به گذرگاه دیگری که آماده برای استفاده است، برساند، مجبور است که در پشت این راه بن‌دان بماند و موجب بهره‌برداری بیش از ظرفیت از مراتع آن حوالی شود و همین امر موجب غالب ستیزها و تراعیها می‌شود. بنابراین، راه حل چنین مشکلی فقط در سایه گسترده‌ترین گروه‌بندی در درون يك واحد اجتماعی که در ارتباط مستقیم با يك سرزمین واحد می‌باشد، امکان پذیر است. در این نظام، واحد اجتماعی همان ایل است و سرزمین واحد نیز همان قلمرو و سرزمین ایل می‌باشد که دارای مشترك و غیر قابل فروش و غیر قابل

| علامت گذرگاه در روی نقشه (شکل ۱) | نام محلی گذرگاه | طایفه‌هایی که از گذرگاه عبور می‌کنند . هر شماره‌ای به طایفه‌ای مربوط می‌شود که در شکل ۲ ملاحظه می‌شود . |
|--|--|---|
| a | تاگسونی Taksoni | ۲۰ |
| b | گله‌گا Gallegâ | ۲۱، ۰۶ |
| c | تیمبی/کی‌نو Timbi/Keynow | ۲۱، ۰۶ |
| d | تیز (در بهار بسته است) Tiz | ۱۰، ۰۸ |
| e | پمبه‌کال Pambekâl | ۱۶، ۰۱۵، ۰۱۰، ۰۸ |
| f | منار Monâr | ۱۶، ۰۱۵، ۰۸، ۰۴ |
| g | ایله‌وک (در بهار بسته است) Il-e vak | ۱۶، ۰۱۵، ۰۱۰، ۰۸، ۰۵ |
| h | زرده کوه Zarde - Kuh | ۱۷، ۰۱۶، ۰۱۵، ۰۱۲، ۰۱۱، ۰۱۰، ۰۷، ۰۵، ۰۲ |
| i | کلنگ‌چی (در بهار بسته است) Kolangci | ۱۷، ۰۱۴، ۰۱۳، ۰۱۲، ۰۱۱ |
| j | چری Carri | ۱۷، ۰۱۴، ۰۱۳، ۰۱۱، ۰۷، ۰۵، ۰۴، ۰۲ |
| k | قراو Qorâw | ۴، ۰۲، ۰۱ |
| l | دسبار Desbâr | ۱ |
| m | شالو Sâlu | ۱۸، ۰۱۳، ۰۱۰، ۰۱ |

شکل ۶- جدول گذرگاههای زاگرس

انتقال آن ایل محسوب می‌شود. می‌بینیم که حتی اگر انقطاع يك هسته اتم روی مجموعه آن اثر می‌گذارد، همین مجموعه نتیجه و مکمل ضروری همان هسته اتم است .

ریاست و سرکردگی

در کاملترین صورت تمرکز یافته و سلسله مراتبی شده نظام تشکیلاتی

ایل بختیاری (از اواسط قرن نوزدهم تا اوایل سالهای ۱۹۵۰ میلادی) قدرت سیاسی تمام ایل در دست ایلخان (رییس ایل) بوده و به صورت هرم از بالا به پایین، در سطوح مختلف شعبه‌های ایل بین کلانتران طایفه‌ها، کدخدایان تیره‌ها و ریش سفیدان اولادها تقسیم می‌شده است. اصولاً در اکثر موارد کدخدای قویترین تیرهٔ يك طایفه، کلانتر همان طایفه بوده است و ریش سفید اولاد اصلی يك تیره در سمت کدخدایی همان تیره انجام وظیفه می‌کرده است. این نظام سیاسی که مستقیماً روی تشکیلات مبتنی بر دودمان منطبق است، منجر به سلسله‌مراتبی شدن تبارها شده و کم و بیش از يك قاعده کلی پیروی می‌کند تا جایی که با قوت هر چه تمامتر دوام و بقا یافته و موجودیت آن در حال حاضر اینچنین احساس می‌شود: قبل از هر چیز وجود «خوانین بزرگ» احساس می‌شوند (که اعضای فامیل ایلخان هستند)، سپس کلانتران و کدخدایان قرار دارند و در مقابل اینها، خیل عظیم کوچ‌نشینان ساده، یعنی «لرها» قرار گرفته‌اند.

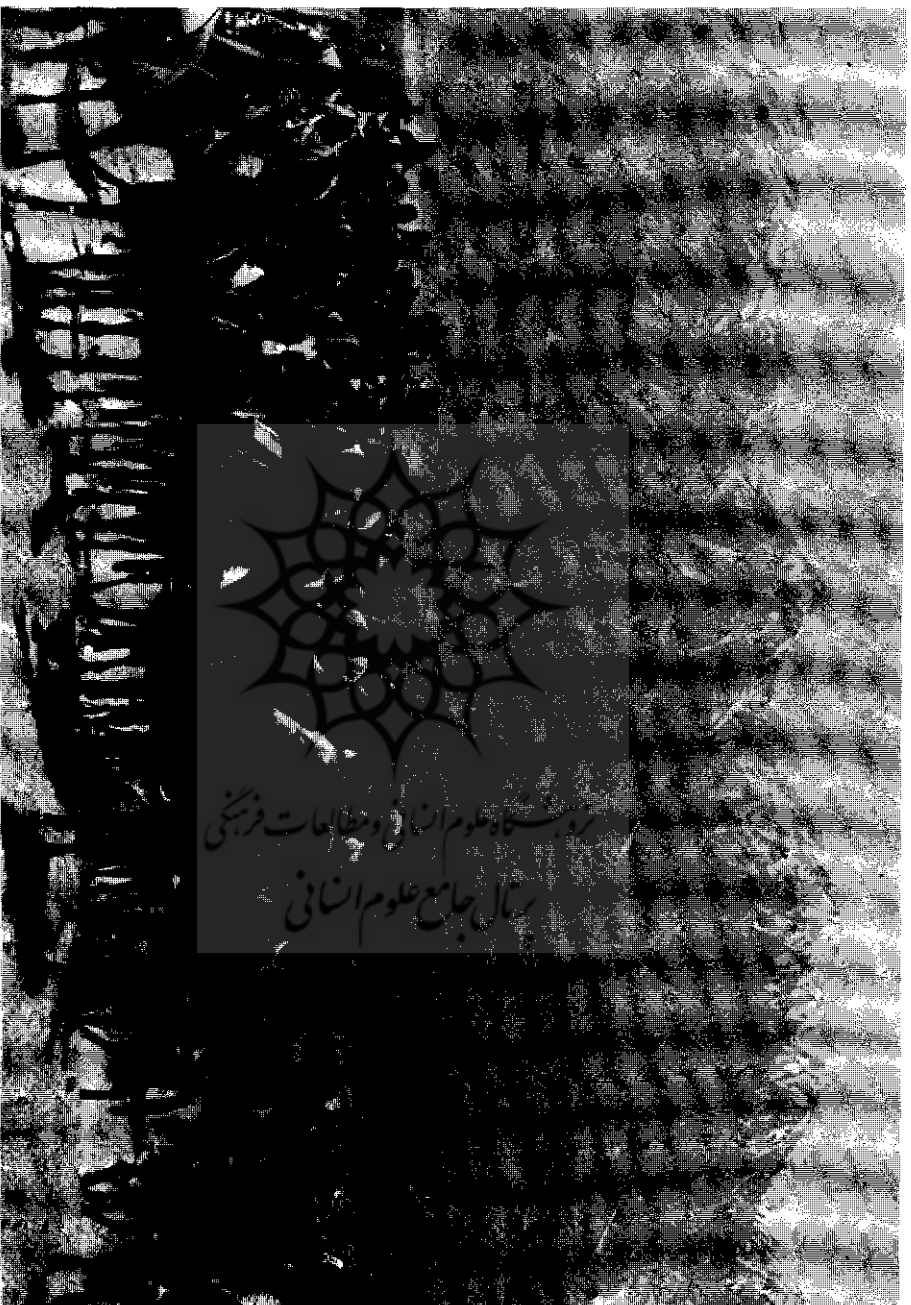
در زمان نفوذ مغولها در قرن سیزدهم (Planhol, 1968, P. 229 - 231) کوچ‌نشینی با ابعاد بزرگ در زاگرس گسترش یافت و احتمال دارد که همین امر به شکل و جایگزینی يك دستگاه سلسله‌مراتبی مثل دستگاه بالا، مساعدت کرده باشد. و چون جامعه کوچ‌نشینان، با این ابعاد بزرگ، باید در سرزمین نسبتاً محدودی زندگی می‌کردند که کانونهای بزرگ یکجا-نشینی نیز در آن حضور داشته‌اند، لذا احتمال دارد که این تشکل یا به‌طور عمدی و یا به‌طور اتفاقی صورت پذیرفته است تا اعضای متشکل، عوامل لازم را برای کنترل زمانی و مکانی تصرف و بهره‌برداری از این سرزمین محدود را در اختیار داشته باشد (Barth, 1961, P. 76, 123).

در بین بختیاری‌ها، مراتع و ایل‌راهها با دقت و به‌طور کامل، طبق قوانین سنتی بهره‌برداری از آنها، بین دودمانها تقسیم شده‌اند و این

تقسیمات توسط «بنچاق»‌هایی که حد و حدود آنها را دقیقاً تعیین می‌کنند، تأیید و مورد پذیرش قرار گرفته‌اند. موقع کوچ و شروع حرکت گروه‌ها باید بر اساس یک تقویم زمانی، رده‌بندی و منظم شود، زیرا بی‌انضباطی یک گروه کافی است که موجب بسته شدن یک گردنه و تنگه شود و در راه پیمایی مجموعه ایل اثر گذاشته و موجب برخوردها و نزاعهایی شود. برای حل چنین مشکلاتی، رؤسا و بزرگان و ریش سفیدان هنوز هم نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند. از آنها برای مداخله و وساطت دعوت می‌شود. آنها می‌توانند با اتخاذ یک تصمیم ساده، این‌راههایی را که هزاران نفر کوچ‌نشین، سالهای متمادی به‌طور سنتی از آن استفاده کرده‌اند، تغییر داده و یا اصلاحاتی در آنها به‌عمل آورند (چنین موردی در سالهای ۱۳۴۰ شمسی برای طایفه بابادی اتفاق افتاد. این طایفه با حدود ۱۲۰۰۰ نفر کوچ‌نشین، در یکی از همین گذرگاهها برخوردی با طایفه «بامدی» پیدا کرد که منجر به مرگ یکی از اعضای طایفه بامدی گردید و لذا مجبور شد که از آن‌پس، بخشی از ایل راه خود را تغییر دهد).

بندرت دیده شده است که جامعه‌ای تعدادی از اعضای کارآمد خود را که دارای این چنین اهمیتی هستند، به‌مقام و منصبی بگمارد ولی برای آنها حقوق و امتیازاتی را (برداشت از اموال، کمک‌کاری، کمک به‌رام‌انداختن گله‌هایشان و غیره) که پرداخت و واگذاری آنها از طریق کل جامعه تضمین شده است، در نظر نگیرد. البته بر اساس تعبیر خاصی از یک جهان‌بینی متداول، در بین جمع، واگذاری چنین امتیازاتی به‌نفع جامعه تعبیر شده است (Digard 1973, P. 1428).^{۱۳} بنابراین، در بین بختیاری‌ها، بین ماهیت عملکردهای اجتماعی که توسط خوانین صورت می‌گیرد و طبیعت برتری‌ها و امتیازاتی که به‌این عملکردهای اجتماعی وابسته است، رابطه‌ای از کنش وجود دارد: گسترش قدرت و کنترل نهادی تشکیلات

مربوط به محیط طبیعی زیست و فضای آن با ساختار ثروتهای بزرگ ارضی در خارج از سرزمین ایل وحتىی در درون آن همردیف هستند که این امر در مورد ساختار ثروتهای بزرگ ارضی در درون ایل گویاتر و مشخصتر است. روی ارتباط قبلاً تحت اشکال گوناگون توسط محققین متعدد بخصوص توسط "Lattimor" (1951, P. 66.67) در مورد مغولها تأکید شده است. روح الامینی (Rouholamini, 1967, P. 47) در بین قشایبیها از توزیع دوره ای مجدد مراتع توسط رؤسا صحبت می کند که آنرا در مقابل «گله بگیری» (۳٪ گله ها) انجام می داده اند. این نهاد که می تواند بین کنترل و سرپرستی زمینها و واگذاری و تخصیص آنها، مرحله ای میانی باشد، یادآور پاره ای از روندهای «مشاع» گیری است که در سوریه به نفع زمینداران بزرگ انجام می شده است (Weulersse, 1946, P. 96, 113) ملاحظه می شود که در بین بختیاریها، در هر مورد و به هر حال موضوع تقدم و برتری سیاسی موجباتی را فراهم می کند. البته موضوع تقدم سیاسی مبتنی بر امکاناتی است که در اثر دستیابی به منابع طبیعی فزونی می گیرد که از این میان آن دسته از زمینهایی که برای امور کشاورزی و زراعت در نظر گرفته شده است، بیشتر مورد توجه هستند و اهمیت اقتصادی (Digard, 1981, P. 77-79) و اجتماعی آنها (همان مأخذ قبلی، 224 - 223 P) در درون ایل بسیار قابل توجه می باشد. بنابراین، دسترسی به زمینهای زراعی بر اساس قوانین موجود فقط در مورد زمینهای خصوصی امکان دارد و زمینهای مشترک و زمینهای تقسیم نشده اصولاً اختصاص به مصارف شبانی دارند - و دقیقاً این که رؤسای بزرگ نتوانسته اند آنها را به نفع خود غصب کنند، بنابراین، همه این رؤسا، امروزه رفتارهای ایدئولوژیکی کاملاً قابل درک، شدیداً از خود دفاع می کنند. بیشتر این موارد غصبی قدیمی هستند و بازسازی مکانیزم آنها آسان نیست، مگر در مورد زمینهایی که امکانات آبیاری مهمی در آنها به وجود آمده است. مستقر نمودن چنین امکاناتی فقط در حد امکاناتی بوده است که خوانین بزرگ از آنها برخوردار بوده اند.



روستا علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

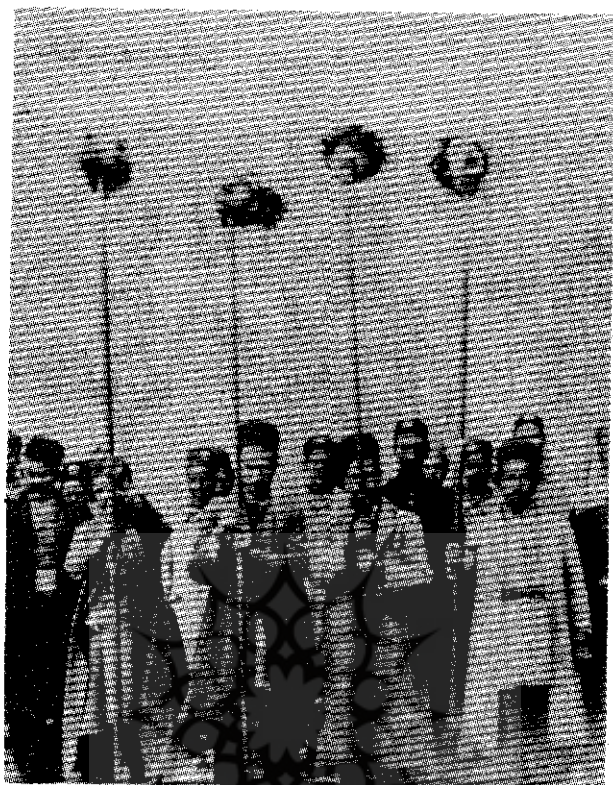
نمبر ۱- آغاز یک موج پاییزه، ارتفاعات زردکوه در انتهای عکس دیده می‌شوند. پاریس، گالریون Musée de L'Homme (عکس از ژان پییر دیکارد)



تصویر ۲- حسین قلی خان ایلخانی .
اولین ایلخان بختیاری‌ها. ۱۸۸۲-۱۸۶۷
میلادی (۱۲۶۱-۱۲۶۶ شمسی)
(نقاشی)

(عکس در سال ۱۹۷۷ از یک مغازه عکاسی
در شهر اصفهان خریداری شده است) .

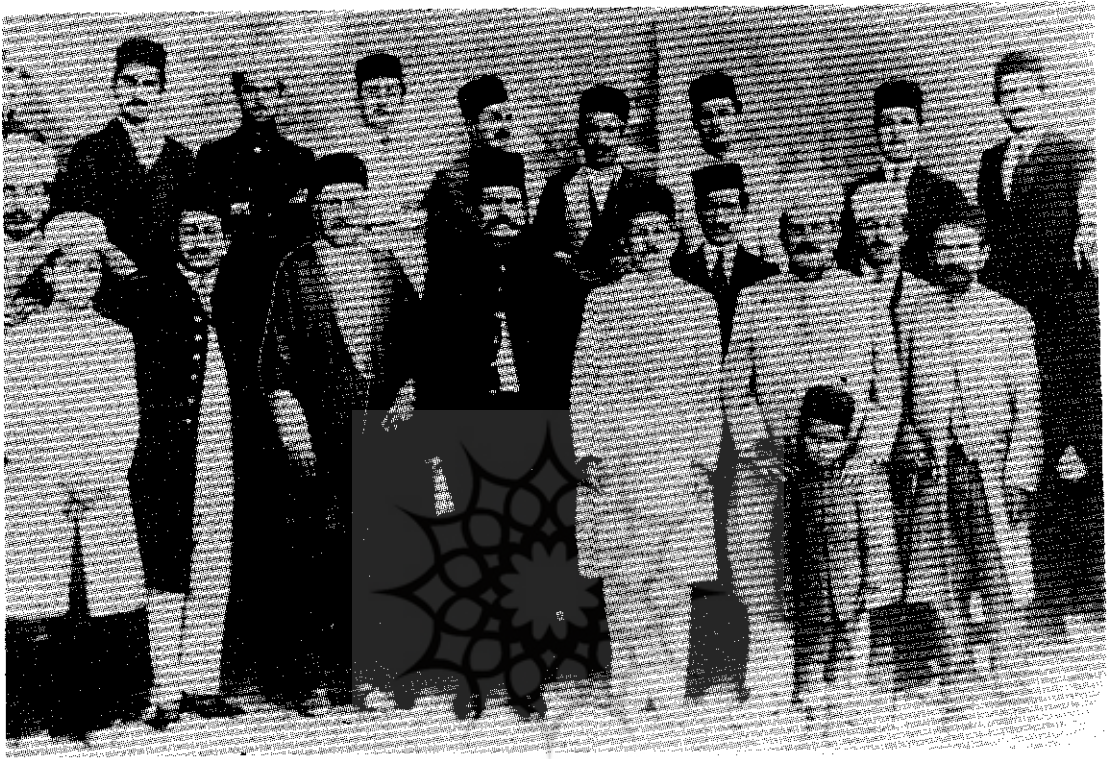
مسأله هرچه باشد، چنین به نظر می‌رسد که موجبات اولیه یک قدرت سیاسی تمرکز یافته و ایلی که به صورت بسیار پیشرفته‌ای به وحدت رسیده است، در این ایل، از قرن هجدهم به وجود آمده است، در پی دوره‌ای که رؤسای «استرکی» و سپس روسای «بهداروند» برتری نسبی داشتند، تا اواسط قرن نوزدهم میلادی، خوانین چهارلنگ به بخشی از ایل تسلط داشتند. با این همه، خانواده‌ای که توسط «آحیدر»^{۱۴} ملقب به «کور» در حدود سال ۱۰۷۹ شمسی (۱۷۰۰ میلادی) بنیاد گذاشته شد، موفق می‌شود که قدرت خود را ابتدا روی «دورکی»ها اعمال کند و سپس آنرا به تمام



تصویر ۳- نمونه‌ای از قضاوت و دادگری ایلخان: اعدام یاغیان بختیاری در چهار محال در اوایل قرن. (عکس در سال ۱۹۲۷ از یک مغازه عکاسی در شهر اصفهان خریداری شده است).

هفت‌لنگ گسترش دهد و بالاخره برای اولین بار به تمام ایل بختیاری مسلط شود. جعفرقلی خان دورکی، یکی از عاملان اصلی این دگرگونیها، برای رسیدن به چنین هدفی، در سال ۱۲۱۹ شمسی (۱۸۴۰م) بدون اینکه کمترین تردیدی به خود راه دهد، حدود چهارده نفر از نزدیکترین خویشاوندان خود را به قتل می‌رساند. از این پس تمام ایلخانان بختیاری را فرزندان وی و نسلهای پس از او تشکیل می‌دهند که اولین آنها پسر وی حسینقلی خان ایلخانی است که حدود چهل سال بر ایل بختیاری حکومت می‌کند (از ۱۲۲۵ شمسی تا ۱۲۶۵ شمسی مطابق با ۱۸۸۲-۱۸۴۱ میلادی)^{۱۵}.

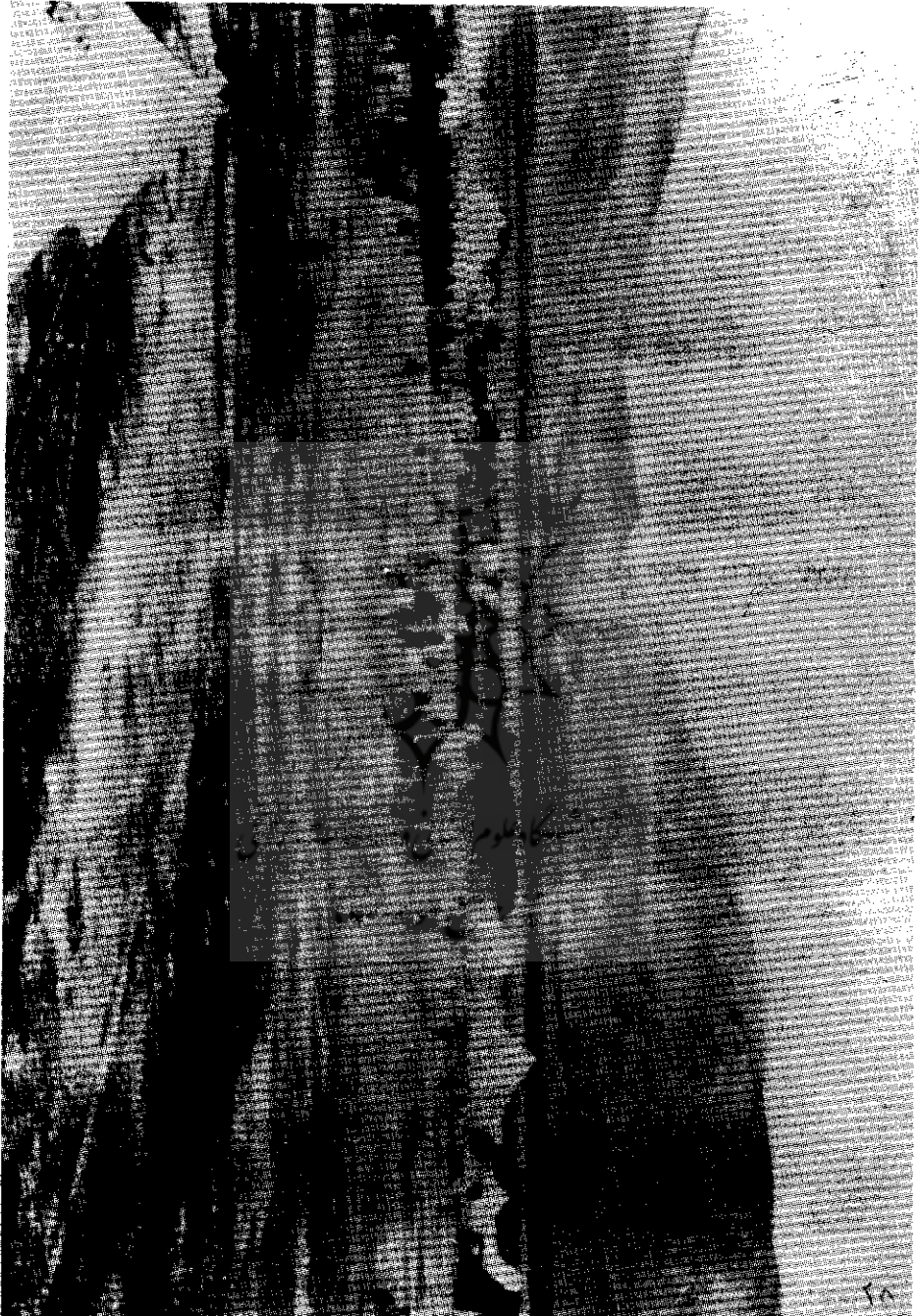
ضمن تمرکز قدرت در دست خوانین، آنها نیز یکی پس از دیگری،



عکس ۴- تصویر خانوادگی . خوانین بزرگ بختیاری در اوایل قرن بیستم .
نفر وسط بالباس سیاه : نصیرخان سردار جنگ .
نفر طرف چپ وی بالباس سفید: لطفعلی خان امیر مفخم . هردو، پسران امامقلی خان حاجی
ایلخانی هستند. (نگاه کنید به شکل شماره ۷)
(عکس در سال ۱۹۷۰ از یک مغازه عکاسی در شهر تهران خریداری شده است) .

به منظور کنترل هر چه بهتر مجموعه ایل و عناصر و عواملی که به ایل و خوانین مربوط می شوند، اقدام به برقراری یک دستگاه حکومتی سلسله مراتبی می کنند. اطراف خوانین را یک ارتش چریکی مرکب از نگهبانان مسلح بنام تفنگچی و نیز مجموعه ای از خدمه خاص (بخصوص میرزایان که مسؤلیت حسابداری، ثبت و ضبط اسناد و نگارش اعمال روزانه را

عکس ص قرارگاه خرابین بزرگ پشتیباری، اویشر قرن نوزدهم میلادی (عکس را Gene R. Gantwirth مرصحت کر دهاند).





عکس ۶- مجلس بارعام يك كلانتر «يامدی». گرمسیر. مهرماه ۱۳۵۲ (اکتبر ۱۹۷۳).
عکس از: J.P. DIGARD کلکسیون Musee de L'Homme پاریس .



عکس ۷- چادرهای پذیرایی يك كلانتر «بابادی». سردسیر، خرداد ۱۳۵۱ (ژوئن ۱۹۷۲).
عکس از: J.P. DIGARD کلکسیون Musee de L'Homme پاریس .

به عهده داشته‌اند) گرفته بوده است، تحت فشار همین ایلخان، بتدریج کدخدایی از حالت انتخابی خارج می‌شود و به حالت موروثی درمی‌آید. مقام کلانتری نیز که تاکنون در ایل وجود نداشته است، در سطح طایفه به وجود می‌آید و آن هم به صورت موروثی از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شود. مقام کلانتری، چرخ‌دنده‌ای میانی است که بین ایلخان و کدخدایان متعدد تیره‌ها به وجود می‌آید. کسانی که می‌توانستند به این مقام برسند و از مزایای آن بهره‌مند شوند، یا خوانین طایفه‌هایی بودند که از طرف ایلخان از آنها خلع ید شده بود و لذا به این ترتیب سهم تسلی بخشی دریافت می‌کردند و یا کدخدایان رسمی در مقیاس بالاتری بودند که در خدمت و چاکری ایلخان قرار می‌گرفتند. به این ترتیب، روند خیزش سرکردگی ایل بختیاری از پایه هرم و تبدیل شدن آن به قدرت مرکزی ایل بتدریج متوقف می‌شود. امتیازات اقتصادی و قدرتهای سیاسی متمرکز در دست خوانین بزرگ و ایلخان، موجب می‌گردد که مبارزه‌ای دایمی و ناهمگن ولی کاملاً مشخص، بین بختیاری‌ها و رؤسای آنها به وجود آید. امتیازات و قدرتهای فوق‌الذکر، بدون مشروعیت دوگانه که عبارتند از مشروعیت دولتی و اداری (که از خارج شکل می‌گیرد) و مشروعیت تباری (که از درون ایل شکل می‌گیرد) نمی‌توانستند در اختیار خوانین قرار گیرند. خوانین بزرگ نه تنها نمی‌توانستند این مشروعیت‌ها را ریشه کن کنند بلکه چنین کاری را هم انجام نمی‌دادند زیرا می‌توانستند از آنها متمتع شده و آنها را سبب افتخار خود قرار دهند.

روند تمرکز و مستقل کردن قدرت که توضیح آن در بالا داده شد، گواهِ یک حرکت پویای داخلی و در واقع امر، حاصل مداخلات دولت مرکزی ایران است^{۱۷}. دولت با ایجاد درگیری‌های داخلی بین ایلات، یا استفاده از موجودیت آنها در موقعیتهای مناسب و مورد نظر و یا جابجا کردن

ایلات و دخالت در شکل گیری آنها (مثل ایلات خمسه و شاهسون) بر اساس نیازهای استراتژیکی و یا نظارت دقیق و نزدیک بر اعمال و رفتار رؤسای آنها، به هدفهای خود می رسیده و این موضوع همیشه از موارد مهم مربوط به ایلات بوده است. دولت تا اوایل قرن بیستم از طریق آن دسته از نخبگان ایلات که ساکن شهرها بوده اند، ایلات را کنترل می کرد و یا حتی حکومت مرکزی در انحصار آنها بوده است (مثلاً) قلزائی از سال ۱۱۰۱ تا ۱۱۱۱ شمسی مطابق با ۱۷۳۶-۱۷۲۷ میلادی افشار ۱۱۱۱ - ۱۱۲۶ شمسی، زند ۱۱۲۶-۱۱۶۶، قاجار: ۱۱۶۶-۱۳۰۴). بختیاریها آغاز دوران برتری خود را بر منطقه، مدیون سلسله صفوی و اگر خیلی دقیقتر بگوییم، مدیون شاه تهماسب (۹۰۳-۹۵۵ شمسی مطابق با ۱۵۷۶-۱۵۲۴ میلادی) هستند. وی عنوان «سردار» ایلات «لرستان بزرگ» (سرزمین کنونی بختیاری) را از «تاج میر» رئیس استرکیها گرفت و آنرا به جهانگیرخان بختیاروند اعطا کرد (Minorsky 1936, P. 46). «شوالیه شاردن» که از سال ۱۰۴۳ شمسی (۱۶۶۴م) تا ۱۰۴۹ش (۱۶۷۰م) و سپس از سال ۱۰۵۲ شمسی (۱۶۷۳م) تا ۱۰۵۶ش (۱۶۷۷م) در اصفهان، پایتخت صفویان، اقامت داشته است. می نویسد مردم «لرستان بزرگ» تحت حکومت خانی قرار دارند که از بین خود آنها و از طرف پادشاه ایران به این مقام منصوب شده و حکومت بر این منطقه نیز در این تبار به صورت موروثی است و فرزند جایگزین پدر می شود. ملاحظه می شود که به این ترتیب برای افراد این منطقه سایه هایی از آزادی باقی می ماند ولی این امر آنها را از پرداخت مالیات و عشریه معاف نمی دارد (Chardin, 1811, X, 123). نامه ای هم از Samson داریم که در سال ۱۰۷۰ شمسی (۱۶۹۱م) از اصفهان فرستاده و در آن چنین آمده است: «از مدتی پیش، شاه برای آنکه طغیان و شورش لرها و بختیاریها را سرکوب کند، مجبور شده است که تعدادی [نظامی]

برای خان جدید همدان بفرستد، زیرا از زمانی که شاه دستور داد سر شاه وردیخان، آخرین خان این منطقه را ببرند، لرها و بختیاری‌ها لاینقطع به غارت و تاراج ایران مشغولند و می‌خواهند شاه را مجبور کنند که یکی از بزرگ‌زادگان همان منطقه را برای حکومت منطقه برگزیند» (نقل از: Kroel, 1974, P. 49). مدتی بعد، تعدادی از «آقا»های هفت لنگ (اشخاص صاحب شأن و مقام) در ارتش نادرشاه (۱۱۱۵-۱۱۲۶ش، ۱۷۴۷-۱۷۳۶م) وارد می‌شوند و تا هند با وی می‌روند و خود را به شهرت می‌رسانند و به عنوان پاداش، شاه بخشی از زمین‌های شاهی و همچنین عنوان «خان» را به آنها اعطا می‌کند و حریفان چهارلنگ آنها را تبعید می‌کند (Sykes 1963, II: 256-257) و بالاخره در سال ۱۱۴۶ش (۱۷۶۷م) در عهد سلسله زندیه در شیراز، عنوان «بگ» بختیاری‌ها به عبدلخان هفت لنگ اعطا می‌شود.

در اوایل قرن نوزدهم میلادی، قاجارها به منظور کنترل بهتر ایلات و مناطق مجاور آنها، شکلی از حکومت غیر مستقیم را ایجاد کردند که بخش اعظم آن متکی بر «خوانین»^{۱۸} بود. قدرت این حکومت باید رسماً شناخته می‌شد و وظایف جدیدی برای آنها تعیین می‌گردید. از جمله این وظایف می‌توان از اداره کردن و حفاظت نظامهای منطقه‌ای، گردآوری مالیات و باج شاهی، بسیج افراد رزمنده و نظامی را نام برد (بختیاری‌ها موظف بودند که دو هنگ سواره نظام در اختیار تهران بگذارند). خوانین که در ازای وفاداری خود به شاه از منصب، احترام خاص و همچنین از ثروت شاه برخوردار می‌شدند (از زمین‌های «خالصه» بهره داشتند، یعنی بخشی از زمین‌های شاهی و مالیات مربوط به آنها به خوانین واگذار می‌شد که با «اقطاع» خلفا و تیمر عثمانی قابل مقایسه است). ولی همین خوانین اگر کمترین قصوری در خدمتگزاری به شاه می‌کردند، به‌طور بیرحمانه‌ای تنبیه می‌شدند. کما این که آخرین رئیس بزرگ چهارلنگ، بنام «علی‌مردان‌خان» به عنوان «یاغی» شناخته شد و در سال ۱۲۲۰ش

(۱۸۴۱ م) دستگیر شد و راه را برای حریفان هفت لنگ خود باز گذاشت. شاه در سال ۱۲۴۱ ش (۱۸۶۲ م) «حسینقلی خان» را «ناظم» بختیاری‌ها نامید. همین شخص در سال ۱۲۴۶ ش (۱۸۶۷ م) اولین «ایلخان» ایل بختیاری شد (و همین امر نیز موجب شد که در ایل بختیاری او را فقط به اسم ایلخان می‌شناسند). وی به علت نفوذ و قدرتی که در منطقه پیدا کرد (ورود بریتانیا به صحنه سیاست و اقتصاد ایران نیز به توسعه قدرت او شتاب بیشتری داد) شروع به سرکشی کرد. در نتیجه، به سال ۱۲۶۱ ش (۱۸۸۲ م) شاه فرمان قتل او را صادر کرد و برادر وی را که «امام قلی خان» نام داشت، جانشین وی کرد (این شخص ملقب به «حاجی ایلخانی» بود)، از همان زمان تا سال ۱۳۳۵ ش (۱۹۵۶ م) (که تاریخ حذف عنوان «خان» می‌باشد) اولاد این دو برادر، تقریباً بدون انقطاع، در رأس بختیاری‌ها قرار داشتند. «ایلخان» به معاونت «ایل بگ» که او هم از طرف شاه منصوب می‌شد (از همان ابتدای امر، سومین برادر، بنام «رضا قلی خان ایل بگی» دارای این عنوان شد)، در مقابل شاه مسئول بود و باید حساب دارایی شاهی و مالیات ایل و همچنین باید حساب مالیات بخشی از ایلات دیگر (بخصوص ایل بویر احمد، در جنوب سرزمین بختیاری) و ولایات مجاور (اصفهان در مشرق سرزمین ایل بختیاری و خوزستان در مغرب آن) را پس می‌داد و تنها طرف حساب شناخته شده دولت ایران بود. به این ترتیب، «خوانین بزرگ» که از خارج از ایل مشروعیت یافته و از امتیازات مربوط به این تولیت‌ها بهره‌مند می‌شدند، در عین حال که دستگاه دولتی خود را که بر ایل مسلط بود، تقویت می‌کردند ضمن آن، در دستگاه دولت مرکزی نیز داخل می‌شدند. در صورتی که بین آنها و شاه ستیزی در می‌گرفت، برای تحمیل افکار و خواسته‌های خود، دارای نیروی کافی بودند و در صورت مقتضی از به کار بردن نیروهای مسلح نیز خودداری نمی‌کردند (چنان که در خرداد ماه سال ۱۲۸۸ مطابق با ماه می سال ۱۹۰۹، در حدود ۵۰۰۰ سوار بختیاری به طرف اصفهان و

سپس به طرف تهران راه افتادند تا محمد علی شاه را مجبور به تکوین و اجرای قانون جدید مشروطه کنند). این عملیات موجب می شد که منزلت خوانین در مقابل ایل بیشتر شود و لذا در یک مقیاس بزرگ و قومی در خدمت جاه طلبی سیاسی آنها قرار گیرند و احتمالاً زمینهای جدید به دست خوانین می افتاد که غالباً مربوط به اجتماعات روستایی مجاور قلمرو ایل بود که به تسخیر خوانین در می آمد.^{۱۹}

خوانین بختیاری، هم به لحاظ درونی و هم به لحاظ بیرونی، در حق ایل نیز به همان درجه با تردستی عمل می کردند که در مقابل دولت مرکزی ایران عمل می نمودند. اینها برای تحقق استقلال سیاسی لازم، که برای اثبات قدرتشان و تأکید بر آن، به آن نیاز داشتند، لازم می دانستند صحنه هایی را به وجود آورند که بعد و برد آنها بیش از حد تصور افراد توده کوچ نشین ساده و همچنین رؤسای تابع و زیردستان خودشان باشد. شواهد زیادی نیز داریم که این چنین عمل می کردند. مناسبات آنها با تهران، مناسبات آنها با انگلیسی ها، مناسبات آنها با ایلات مجاور، نوع پوشاک و نوع زندگی شهرنشینی آنها، همه و همه برای توده های ساده ایل و بقیه، خارج از حد تصور و اعجاب انگیز بودند. هنگامی که در ایل اقامت می کردند، نمایشهایی از جلال و شکوه خود می دادند تا به قدرت خود بیافزایند: قصرهای قلعه مانند می ساختند، ملترمین رکاب فراوان داشتند، در مقابل بعضی ها اسراف و ولخرجی های زیاد می کردند و بذل و بخشش شان از حد می گذشت و برعکس در مقابل بعضی ها سخت گیر بودند و هیچگونه رحم و مروتی از خود نشان نمی دادند. کوچ نشینی خوانین هم با کوچ نشینی سایر افراد ایل تفاوت داشت. کوچ نشینی افراد ایل بر اساس نیازها و قابلیت های شبانی انجام می گرفت در صورتی که کوچ نشینی خوانین، کوچ نشینی «سیاسی» بود و همین امر آنها را پی در پی به نقاط حساس سرزمین های تحت نفوذشان رهنمود می کرد. این نقاط حساس غالباً مکانهایی بودند که انواع مالیاتهای ایل در آنها گردآوری می شد (مثل اردل، کهکیلویه، ایذه، اندکا و غیره) و حتی

به محل‌هایی مثل گوتوند، لدر، کتک و غیره هم می‌رفتند. این مکانها در مجاورت گروه‌هایی قرار داشتند که نه تنها تحت انقیاد این خوانین نبودند بلکه به‌ضدیت و دشمنی با آنها نیز شهرت داشتند. خوانین با این گروه‌ها نیز دیدار می‌کردند و هدایایی به آنها می‌دادند. مقدار این هدایا به‌طور قابل توجهی از مقدار مالیاتی که این گروه‌ها باید می‌پرداختند، تجاوز می‌کرد. هدف از دادن چنین هدایایی آن بود که «ایلخان» را به‌طور بارزی به‌صورت یک فرد سخاوتمند جلوه‌گر سازد. (Digard 1976 : 268)

ولی بیرون ماندن خوانین از کل مجموعه ایل و تافته جدا بافته بودن آنها نباید از چنان حدی می‌گذشت که تسلط و فرمانروایی آنها بر ایل، به چشم افراد آن نامشروع می‌آمد و این امر به‌خودی خود خطری بود که خوانین را تهدید می‌کرد. حداقل ضابطه‌ای که می‌توانست به این مشروعیت قوت و قدرت بخشد، داخل شدن رؤسا در ساختار تباری بختیاری‌ها بوده است. این عمل دو جنبه داشته است: اولاً همه ایلخانان که یکی بعد از دیگری به‌مقام ایلخانی رسیده‌اند، متعلق به «اولاد حیدر» از «تش احمد خسروی» وابسته به «تیره ایهاوند» از «طایفه زراسوند»، از «باب دورکی» و از «هفت لنگ‌ها» بوده‌اند. اینها گروه‌هایی هستند که خوانین در بطن آنها مورد توجه خاص هستند و بخصوص این که خوانین در بین این گروه‌ها خود را سخاوتمند و مردمی نشان می‌دهند و نزدیک‌ترین همکاران و همدستان و نگهبانان خود را از بین آنها انتخاب می‌کنند. این علقه که وحدت و پیوستگی گروه، حاصل آن است، آنچنان قوی بوده است که حتی هنگامی که دولت مرکزی ایران یکی از ایلخانان و یا ایل بگ‌ها را عزل می‌کرد، هرگز این بی‌احتیاطی را مرتکب نمی‌شد که جانشین او را از فامیل دیگری، غیر از فامیل خوانین بزرگ برگزیند. منتهای سعی دولت آن بود که رقابت موجود بین شاخه‌های ایلخانی و حاجی ایلخانی را، که توسط دو فرزند بزرگ جعفرقلی‌خان به وجود آمده بود، (شاخه پسر کوچکتر، یعنی ایل بگی، به ایفای نقشهای پایینتری رانده شده

بود)، با منصوب نمودن یکی و یا دیگری، به تناوب، به مقام بالا، (شکل ۷) تحریک و تشدید کند. خلاصه، دولت مرکزی، بدون این که با ساختار موجود ایل مبارزه کند، باید به بازی کردن با آن اکتفا می کرد.

ثانیاً، ایلخانان همیشه می دانستند که برای کارهای خدماتی و جنبی خود، از یک گروه کامل موجود در ایل استفاده کنند تا این که از افراد متعدد از گروههای مختلف، کما این که اسکورت و نگهبانان وی را تمام افراد گروه «عمله» تشکیل می دادند، خدمتکاران او کلاً از افراد گروه «یتیم» بودند، منشیان و دبیران وی را نیز «اولاد میرزا» سامان می دادند و ... که البته همه امتیازات ممکن نیز برای گروههایی که این وظایف را به عهده داشتند، فراهم می شد. برای داخل شدن در واحدهای دور از دسترس، سیاستهای ماهرانه‌ای که مبتنی بر ازدواج بود، پیاده می کردند. با این عمل حمایت رهبران بانفوذ آن گروهها را به سوی خود جذب می کردند، با آنها در موارد مختلف به توافق می رسیدند و با این عمل حتی راه بروز جنگهای احتمالی را نیز سد می کردند. شمارش ازدواج‌هایی که «ایلخانی»، «حاجی ایلخانی»، «ایل‌بگی» و فرزندان آنها کرده‌اند، ما را به حقایق روشنگری رهنمود می سازد. ارقام این شمارش را "Grathwait 1975" در بایگانیهای خانواده خوانین بزرگ بازیافته است.

در این باره ذکر موارد زیر ضروری است:

۱- «بی‌بی»ها (دختر خوانین) غالباً در درون تبارپدیری ازدواج کرده‌اند، و در صورتی که چنین موردی پیش نیامده است، آنها با خوانین و یا اشخاص معتبری که به بیرون از ایل بختیاری مربوط می باشند، پیوند زناشویی بسته‌اند. افراط در حفظ منزلت زن را در همین موارد به حد کمال می بینیم (حتی در ایل قشقای، در باب «بی‌بی»ها مواردی را ذکر می کنند که چون نتوانسته‌اند مردی هم‌شان خودشان را برای ازدواج پیدا کنند، تا آخر عمر مجرد مانده‌اند).

۲- در بین خوانین بزرگ، در مقایسه با سایر افراد ایل، نسبت ازدواج

| | | |
|---|-----------------|---|
| $\frac{5}{31} \left\{ \begin{array}{l} \frac{1}{8} \\ \frac{4}{23} \end{array} \right.$ | $\frac{10}{15}$ | خود ایلخانی پسرهای ایلخانی دخترهای ایلخانی |
| $\frac{8}{27} \left\{ \begin{array}{l} \frac{0}{2} \\ \frac{8}{25} \end{array} \right.$ | $\frac{3}{7}$ | خود حاجی ایلخانی پسرهای حاجی ایلخانی دخترهای حاجی ایلخانی |
| $\frac{9}{25} \left\{ \begin{array}{l} \frac{3}{8} \\ \frac{6}{17} \end{array} \right.$ | $\frac{4}{4}$ | خود ایل بگی پسرهای ایل بگی دخترهای ایل بگی |
| $\frac{22}{83}$ | $\frac{17}{26}$ | جمع |

شکل ۸- تعداد ازدواجهای ایلخانی، حاجی ایلخانی و ایل بگی و همچنین فرزندان آنها. اعدادی که در زیر خط کسری قرار دارند بیانگر تعداد کل ازواج می‌باشند و اعدادی که در بالای خط کسری قرار گرفته‌اند، نشان دهنده تعداد ازواج باعوزاده‌های نزدیک هستند.

مردها با دختر عموهایشان به‌طور محسوسی بسیار پایین است (از ۸۳ مورد ازدواج، فقط ۲۲ مورد آن با دختر عموها بوده است).
 ۳- ملاحظه می‌شود که نوسان تغییرات تعداد ازدواج‌ها، با قدرت سیاسی، که هر سه شاخه فامیل خوانین بزرگ در آن عصر از آن برخوردار بوده‌اند، نسبت معکوس دارد و فرمول زیر رابطه آن را دقیقتر مشخص می‌سازد:

ایل بگی ($\frac{9}{25}$) حاجی ایلخانی ($\frac{8}{28}$) ایلخانی ($\frac{5}{31}$)
 از آنچه گذشت درمی‌یابیم که تعیین کنندهٔ ارجحیت‌ها در امر پیوندهای زناشویی خوانین بزرگ، به‌طور گسترده‌ای در رابطه بانیازی است که در درون ایل به‌یک شبکهٔ وسیع اتحاد احساس می‌کنند. خوانین باتبعیت از الگوی ازدواج مرجح با دخترعموها از آزادی خاصی بهره‌مند می‌شوند که همین آزادی، یکی از شروط اصلی وارد شدن در نظام دودمانی است و این امر ظاهراً غیر عادی می‌نماید، زیرا دستگاه دولتی ایلی که توسط ایلخان تجسم یافته است، همانند دولت مرکزی و حتی پیش از آن، باید آنچنان به‌سهولت ساختار را به‌حرکت درآورد تا قدرت نیز به‌تبعیت از حرکت ساختار، به‌سهولت به‌حرکت درآید.

درباره کارکرد ساختارها

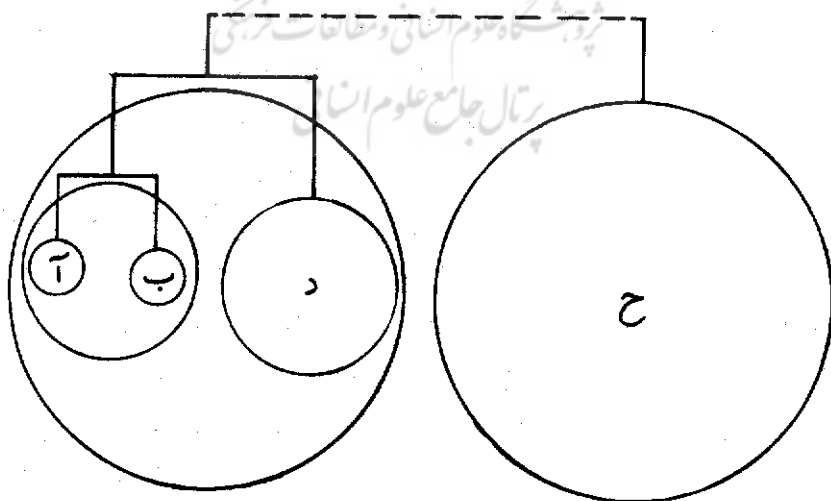
در این قسمت، از سه نهاد به‌نامهای «خون روی چوب» (تلفظ محلی: «خینه‌چو»)، «قانون کمک به کم زور» و «بستگان» صحبت می‌کنیم که هر کدام از این سه نهاد دارای حالتی مبهم و دوپهلوی می‌باشند.

۱- «خون روی چوب»: بختیارها می‌گویند: «خون از روی چوب پاك نمی‌شود». آنها بایبان این عبارت، تداوم و استمرار آندسته از وظایف همبستگی را بیان می‌کنند که در موارد ستیز و نبرد، واحدهای ایلی را به‌هم پیوند می‌دهند. البته این واحدها براساس نزدیکی تباری (واقعی یا فرضی) و طبق اصول انشعابی تقابل گروهها «از نظر ساختاری هم‌ارز می‌باشند» (Bonte 1979). در جایی که وابستگی دودمانی را باور دارند، اتحادها به‌خودی خود عمل می‌کنند، چنان‌که در ضرب‌المثل «بدو»های عرب نیز آمده است: «من علیه برادرم، من و برادرم علیه پسرعموهایم، من و پسرعموهایم علیه بیگانگان» (Chelhod 1971: 381) و یا همین‌امر را در این پند حکیمانه نیز می‌بینیم که می‌گوید: «من بدخواه برادرم هستم ولی بدخواه کسی نیز هستم که بدخواه برادرم هست»

(Bourdieu 1972 : 61, P. 12) بختیاری‌ها نیز در وضعیت‌های مشابه‌ای که برایشان پیش می‌آید (شکل ۹) می‌گویند گروه «ب» «خینه‌چو»ی گروه «آ» علیه گروه «د» است که خود همین گروه «د» نیز «خینه‌چو»ی گروه‌های «آ» و «ب» علیه گروه «ح» می‌باشد. در ایل هر کسی از این امر خبر دارد و هر گروهی و افراد آن گروه می‌دانند که «خینه‌چو»ی کدام گروه هستند و در شرایط مقتضی این ساختار به‌خودی خود عمل می‌کند (شکل ۹).

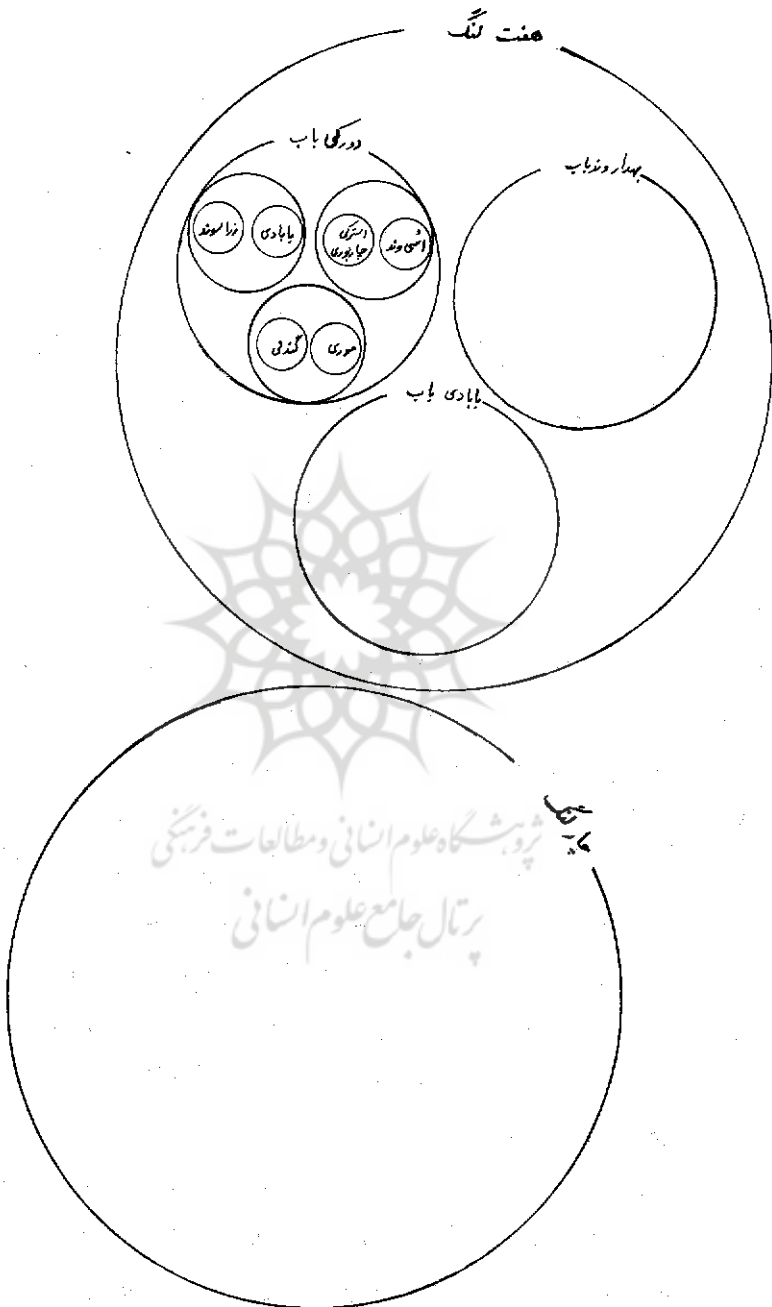
در سطح واحدهای گسترده‌تر، مثل تیره‌ها، طایفه‌ها و بابها، که در آنها روابط خویشاوندی نسبی بیشتر حالت فرضی و مبهم دارد، هر کس خینه‌چوهای گروه خود را می‌شناسد و می‌داند که خودش، به‌عنوان عضو یک گروه، خینه‌چوی کدام گروه‌ها است و کاملاً می‌تواند «ریشه»های تباری و نسبی این‌گرینش‌ها را بیان کند.

پیوندهایی که از طریق زناشویی بین واحدها به‌وجود می‌آیند، در مقابل خویشاوندی که از طریق تبار و دودمان حاصل شده است، دارای اهمیت کمتری هستند. به‌عنوان شاهد و نمونه، می‌توان این موضوع



شکل ۹- اصل «خینه‌چویی»

را در دوطایفه موری و بابادی ملاحظه کرد. قلمرو و سرزمین این دو طایفه در مجاورت یکدیگر قرار دارد و این دوطایفه نیز به منظور تسهیل در امر بهره‌برداری از قلمروشان، از سالها پیش پیوندهای فراوانی را از طریق زناشویی بین یکدیگر به وجود آورده و متقابلاً هر گروهی از گروه دیگر زن گرفته است، با وجود این، اگر بین طایفه‌هایی که، این دوطایفه هر کدام به سهم خود «خینه‌چو»ی یکی از آن طایفه‌ها هستند، جنگی رخ دهد، این دوطایفه بلافاصله به‌وظیفه خینه‌چویی خود عمل می‌کنند و از این که روبروی هم قرار گیرند و به دفاع از خینه‌چوی خود، باهم ستیز کنند، هیچ نوع ابایی ندارند و هرگز هیچ‌گونه تردیدی در این مورد به خود راه نمی‌دهند. با این اوصاف، ترکیب این گروه‌بندیهای موردی (شکل ۱۰) ^{۲۰}، خبر از شکل عمومی سازماندهی ایل می‌دهد (مراجعه شود به شکل ۲) و این ترکیب، برخلاف آنچه که در مورد گروه‌بندیهای اختیاری رده‌های زیرین انشعاب وجود دارد، برای پاره‌ای از سیاهه‌ها و استدلالهای توجیهی بهانه‌های لازم را فراهم می‌کند، این بهانه‌ها و استدلالهای توجیهی برای بیننده همان احساسی را به وجود می‌آورد که از یادآوری قضایای علمی قابل اثبات به وجود می‌آید، همان قضایایی که در زمان تحصیل و فقط به قصد اکتساب و تحصیل از حفظ کرده‌ایم ولی زمینه تظاهرات و فرافکنی آنها از مدت‌ها پیش به فراموشی سپرده شده است. به نظر می‌رسد که بختیاری‌ها در پاره‌ای از موارد چندان اعتماد و اطمینانی به کارکرد این همبستگی‌ها ندارند. این امر از نظر آنها کاملاً طبیعی است، و همین امر سبب شده است که گاهی مواقع این پیمانها را مکتوب و زیر آنرا امضاء کنند و به این ترتیب بر آن صحه بگذارند. چنان که در سال ۱۱۹۴ شمسی (۱۸۱۵ میلادی)، دورکی و بابادی، که خینه‌چوی هم بودند، در حضور «محمدحسین خان چهارلنگ» موافقتنامه همکاری دوجانبه را امضاء کردند که از آن زمان تاکنون بارها آنرا تمدید و تجدید کرده‌اند. این نوع موافقتنامه را نباید با عهدنامه



شکل ۱۰- روابط «خینه‌جویی» .

صلح یکی دانست، زیرا عهدنامه صلح فقط مانع جنگها و تاخت و تازها می‌شود و یا این که حداقل جلوی دزدی‌های مربوط به دام را می‌گیرد. باهمه این اوصاف، به محض این که مورد خاصی بین همین «خینه‌چوها» پیش می‌آید و احتمال می‌رود که دشمنی و کشمکش فراتر از حد خود رود، بلافاصله رؤسای گروهها به مذاکره می‌نشینند و غائله را خاتمه می‌دهند^{۲۱}. خلاف این وضع به ندرت اتفاق می‌افتد.

۲- قانون کمک به کم زور - در جامعه‌ای که ظاهرآ همه چیز آن با خشونت اداره می‌شود، پیش‌بینی موارد ویژه‌ای برای حمایت از «کم-زور» می‌تواند شگفت‌انگیز باشد و همین امر می‌تواند نشانگر نکته‌ای پرمعنی از قانون شفاهی آنها تلقی شود. ولی جای تعجب است که در هیچ کدام از منابع اصلی ایرانی مربوط به ایل و یا سفرنامه‌های سیاحانی که قبلاً به درون ایل رفته و با آن در تماس بوده‌اند و یا در کارها و تحقیقات علمی که قبلاً درباره ایل انجام شده، کوچکترین اشاره‌ای به این موضوع نشده است. این همان قانونی است که بختیاریه‌ها آن را «قانون کم زور» می‌نامند و ما آن را به صورت زیر تشریح می‌کنیم:

فرض کنیم که چهار فرد یا چهار گروه «الف»، «ب»، «ج» و «د» وجود دارند که دارای نیرو و تعداد تقریباً برابر هستند. اگر «الف» و «ب» آشکارا وارد جنگ شوند و همچنین اگر «ج» به منظور پشتیبانی از «الف» وارد میدان شود، «د» نه تنها مجبور است که وارد معرکه شود، بلکه باید به منظور پشتیبانی از کسی وارد میدان جنگ شود که در مقابل هماوردی قرار گرفته که از نظر تعداد و قدرت از او بالاتر است، به تعبیری دیگر، باید به پشتیبانی از «کم زور» برخیزد، لذا «د» «در این معرکه، بدون هیچگونه توجهی به علل و ریشه‌های این نزاع، باید به حمایت از «ب» وارد میدان شود. بختیاری‌ها می‌گویند «ب» «کم زور» «د» است.

در نظر اول این چنین به ذهن متبادر می‌شود که این قانون نمی‌تواند با نمودار انشعابی و روش و نظم درونی و استحکام سیاسی ایل، که عناصر

هم‌ارزان باهم متعادل هستند، کاملاً منطبق باشد، معذالك بررسی دقیقتری ما را و می‌دارد که يك چنین تأثیری را شدیداً با آن هماهنگ و موافق بدانیم .

روشنی بیان و دقتی که بختیاری‌ها در موقع توضیح این قانون ابراز می‌دارند (که باید بگوییم، غیر عادی است) و همچنین شناخت بسیار دقیقی که از علل و انگیزه‌های آن دارند و نتیجه‌ای که به آن نسبت می‌دهند، یعنی ممانعت از شکست گروهی که مورد هجوم چند گروه همدست واقع شده و تنها مانده است، کاملاً برجسته و اعجاب‌انگیز است. به این ترتیب، چنین احساس می‌شود که در صورت وقوع جنگ، قانون کم زور می‌تواند روی طرفین دعوا تأثیری انصرافی بگذارد و آنها را بیش از هر امر دیگری به یافتن راه حلی ترغیب کند که از طریق حکمیت عملی است تا این که درگیر جنگی شوند که مدتها به طول خواهد انجامید و به علت هم‌ارز بودن حریفان، نتیجه‌ای نامطمئن دارد. اگر روند حکمیت نیز به مقصود نرسد، همین قانون بازهم به طور منفی به عملکرد خود ادامه می‌دهد که در جهت گسترش سریع دشمنی‌ها و کشمکش‌ها بین تعداد بیشتری متخاصم و محارب خواهد بود. عملاً این خطر وجود دارد که تمام گروهها، حتی اگر از ابتدای قضیه نیز نسبت به این جنگ کاملاً بیگانه باشند، به هر دلیلی (مثلاً مجاورت جغرافیایی) خود را درگیر این جنگ به‌بینند، لذا باید بلافاصله آگاهانه و به‌میل خود، متحدان و یا حریفان خود را انتخاب کنند که در غیر این صورت مجبور خواهند شد که مثل مورد «د» در نمونه یاد شده بالا، احتمالاً برخلاف میل خود و بر اثر پیاده شدن قانون، شريك جنگی گروهی شوند که با آن گروه توافق نداشته باشند. شاید با استفاده از این مورد بتوان راهی کاوشگرانه برای توضیح خاصیت جوامع انشعابی متعدد (خصوصاً ایلات کوچ‌نشین و شبان‌خاورمیانه) پیدا کرد که نویسندگان غیر متخصص آنرا «سنت جنگی» آنها نامیده‌اند. (Digard 1982).

خصوصیت اساسنامه دقیق قانون نیز، که بختیاری‌های طرف صحبت‌ها مدعی مستند بودن اظهارات خود بودند و روی آن اصرار می‌ورزیدند، شگفت‌آور است، یعنی اجبار و التزام کمک به «کم زور» در شرایطی که قبلاً توضیح داده شد، حتی برهمستگی‌های «خینه‌چویی» و مناسبات و روابط خویشاوندی بین گروه‌ها ارجحیت دارد و در این مورد، خویشاوندان به قصد کمک به کم زور علیه یکدیگر برمی‌خیزند.

بنابراین، قانون کمک به کم زور به دلیل همین رجحان، بالگویی از نوع انشعابی کلاً مطابقت ندارد بلکه فقط در جزئیات با آن تطبیق می‌کند، روی الگوی انشعابی انطباق می‌یابد ولی در عملکرد می‌تواند خلاف آن باشد و حتی می‌تواند براساس قوانین خودش باقی بماند.

مجموعه «جنگ‌های تشکیل دهنده» بختیاری‌ها (منظور من از این عبارت، آن دسته جنگ‌های داخلی هستند که نتیجه آنها حذف و یا تشکیل واحدهای ایلی و یا به‌حاشیه راندن و جابه‌جا کردن یک یا چند واحد از ایل است) به‌ما می‌آموزند که اگر به‌داروندها قدرت خود را از دست دادند و شکست خوردند، فقط به‌خاطر این بود که در اجرای دو قانون «خینه‌چو» و «کمک به کم زور» سرگردان ماندند و گرفتار تردید شدند. در اوایل قرن نوزدهم، به‌داروندها که خینه‌چوی دورکی‌ها و بابادی‌ها بودند، مرتباً خود را در موقعیتی می‌دیدند که در صورت حمله دورکی‌ها و بابادی‌ها به‌چهارلنگها، مجبور بودند که چهارلنگها را کم زور خود قلمداد کرده و مطابق با قانون کمک به کم زور، به‌پشتیبانی چهارلنگها وارد میدان شوند و در مقابل خینه‌چوهای خود، یعنی دورکی‌ها و بابادی‌ها قرار گیرند. در سال ۱۱۹۰ شمسی (۱۸۱۱ میلادی) در بیلاق در محل گردنه «کلنچی» بین دورکی‌ها و بابادی‌ها از یکسو و به‌داروندها از سوی دیگر جنگ در می‌گیرد که بنام «جنگ کلنچی» معروف است. چهارلنگها، براساس قانون کمک به کم زور، به‌پشتیبانی از به‌داروندها برمی‌خیزند ولی عملاً کمک چندانی نمی‌کنند

در نتیجه، بهداروندها شکست می‌خورند. در سال ۱۲۰۸ شمسی (۱۸۲۹ میلادی)، در محل «اندکا» در گرمسیر، چارلنگها مورد هجوم دو متحد یعنی دورکی و بابادی قرار می‌گیرند (این جنگ بنام جنگ اندکا معروف است) و در نتیجه، حالت «کم زور» برای بهداروندها را پیدا می‌کنند که بهداروندها الزاماً باید وارد میدان شده و از چهارلنگها دفاع می‌کردند ولی بهداروندها، بدون تردید برای جبران شکست سال ۱۱۹۰ خود، ترجیح می‌دهند که به‌عنوان خینه‌چوی دورکی‌ها و بابادی‌ها باقی بمانند. با این کار و با رعایت نکردن قانون «کمک به کم زور» و عمل نکردن به آن، موجب شکست قطعی چهارلنگها می‌شود. این عمل بهداروندها نه تنها از سوی کسانی که شکست خورده و قربانی شده بودند یعنی چهارلنگها، قابل بخشش نبود، بلکه از سوی آنهایی که از این امر سود برده بودند، یعنی دورکی‌ها و بابادی‌ها، نیز قابل اغماض تلقی نمی‌شد. در سال ۱۲۱۶ شمسی (۱۸۳۷ میلادی) بین دورکی‌ها و بابادی‌ها از یکسو و بهداروندها از سوی دیگر جنگی در می‌گیرد بنام جنگ نه هزار که در آن چارلنگها نسبت به موضوع بی‌قید و بی‌تفاوت می‌مانند و بهداروندها را کم زور خود تلقی نمی‌کنند و در نتیجه، بهداروندها برای همیشه و به‌طور کامل پراکنده می‌شوند و قلمرو آنها حد و مرز خود را از دست می‌دهد و از دستشان خارج می‌شود.

در تاریخ ایل بختیاری از این نوع وقایع به‌ندرت اتفاق افتاده است (توجه داریم که این موضوع به دوره عروج خوانین دورکی مربوط می‌شود که بهره‌گیران اصلی از این قضایا بوده‌اند) و در بین بختیاریها به‌ندرت دیده شده است که گروههایی از بختیاری متحد شوند و به تیره یا طایفه‌ای حمله کنند و آن تیره یا طایفه مجرد و منزوی بماند و آنها بتوانند کاملاً آن را از بین ببرند. کسی که مورد حمله قرار می‌گیرد، همیشه متحدی برای کمک دارد و یا رؤسایی هستند که در قضیه دخالت کنند تا برخوردها را محدودتر نمایند (برای این امر شواهدی نیز

وجود دارد. اگر گروههای مسلط قدیمی مثل استرکی‌ها، بهداروندها و چهارلنگها دیگر آن قدرت زمان گذشته خود را ندارند ولی از روی نقشه قلمرو بختیاری نیز قلم نخورده‌اند).

ملاحظه شده است که نه قانون کمک به کم زور و نه اصل همبستگی خینه‌چوها، عملاً هیچ کدام آن طور که بختیاری‌ها می‌خواستند، بادقت و صحت کامل مراعات نشده‌اند. ضمناً از آنجایی که قسمت اعظم این قوانین و مقررات بایکدیگر سازش ناپذیرند و از آنجایی که وقتی یکی از آنها کاملاً می‌تواند پیاده شود که به‌بهای تخطی کردن از دیگری تمام شود، چگونه همه آنها را می‌توان در عین حال پیاده و مراعات کرد؟

۳- «بستگان» (قربانیان ساختار) - تقسیم ایل بختیاری به دودسته رقیب (تحت عنوان «بسته») به‌نامهای ایلخانی و حاجی ایلخانی این امتیاز را دارد که از همه تقسیم‌بندی‌های موجود در ایل متأخرتر است. زمان پیدایش این تقسیم‌بندی دقیقاً مشخص است، کمتر از تقسیم‌بندی‌های دیگر مورد حدس و گمان است و تاریخ آن را می‌توان بازنگاری کرد. در واقع امر، عموماً این تقسیم‌بندی را مربوط به‌خوانین بزرگ می‌دانند و لذا چیز مهمی به‌حساب نمی‌آورند و Grathwaite 1983 a: 81 به‌این فرض اکتفا می‌کند که: «امکان دارد که آنها («بستگان» یعنی اعضای «بسته») از سایر طایفه‌ها و تیره‌های ایل نیز آمده باشند».

حال به‌ینیم چه وقایعی اتفاق افتاده است. در سال ۱۲۶۰ شمسی (۱۸۸۰ میلادی) حسینقلی‌خان ایلخانی در اوج قدرت خود قرار دارد، وی آن دسته از رؤسای ایل را که با وی بیعت کرده‌اند، در مقام و عنوان خودشان باقی گذاشته و تأییدشان کرده است و دیگران را برکنارنموده و کلاتران و کدخدایانی را به‌جای آنها برگماشته و در ازاء خدماتشان، پادشاهای قابل‌توجهی به‌آنها داده است. تمام این رؤسا نیز خود را وقف ایلخان و پسر بزرگ او اسفندیارخان، که او را جانشین پدر می‌شناسند، کرده‌اند. ناصرالدین‌شاه قاجار که به‌این دستگاه دولتی ایلی

بدگمان است، برای از بین بردن آن دستور کشتن ایلخانی را صادر می‌کند و برادر وی، یعنی امامقلی خان حاجی ایلخانی را جانشین وی می‌کند و موجب پیدایش رقابتی شدید بین دوشاخه فامیل خوانین بزرگ می‌شود که حتی خلع ید قانونی این خوانین نیز در اوایل سال ۱۲۳۰، آتش این رقابت را فرو نمی‌نشانند. حاجی ایلخانی نیز به دلیل نداشتن قدرت کافی (و یا این که باطناً میل به انجام چنین کاری نداشته است) در صدد برپا کردن دستگاهی برمی‌آید که با دستگاه ایلخانی رقابت و به موازات آن عمل کند. لذا در هر طایفه و تیره‌ای به تعداد کلاتران و کدخدایان برادرش، او نیز برای خود کلاتر و کدخدا تعیین می‌کند (اگر امروزه، در هر واحد ایلی، به جز چند مورد استثنایی، تعدادی رؤسای زوج هم‌ارز می‌بینیم، ناشی از همین اقدام است). این امر ابتدا در درون خانواده خوانین بزرگ اتفاق می‌افتد و سپس به منسوبین آنها، یعنی بین «احمد خسروی»ها گسترش می‌یابد. بنابراین، توزیع رؤسا بین دو دسته رقیب ایلخانی و حاجی ایلخانی، به طور فزاینده‌ای مجموعه ایل را دربر می‌گیرد و حتی شامل ایلات مجاور مثل «بویر احمدی»ها می‌شود که تحت حاکمیت ایلخان بختیاری‌ها بودند.

ظاهر قضیه این طور حکم می‌کند که تقسیم بندی ایل به دو شعبه ایلخانی و حاجی ایلخانی که منشأ آن از موقعیتهای صدرصد اتفاقی و براساس یک تصمیم خارج از ایل ناشی شده بود، مطمئناً نمی‌توانست بعد از دو برادر رقیب ادامه داشته باشد در صورتی که برعکس، این تقسیم بندی در حد نهادی آن پرورش داده شد و در سال ۱۲۷۳ شمسی (۱۸۹۴ میلادی) براساس توافقی که بین اسفندیارخان و محمدحسین خان، پسران بزرگ ایلخانی و حاجی ایلخانی، به عمل آمد، به طور سیستماتیک در تمام ایل و برای همیشه پیاده شد. امروزه، بعضی از بختیاری‌ها در این برش منظم و دقیق ایل توسط دوپسر عمو که دشمن یکدیگر بودند ولی ایل را مثل یک شیرینی بین خود تقسیم کردند، چیزی جز طمع به قدرت و حرص

به گردآوری پول نمی‌بینند، در مقابل، سایر بختیاری‌ها که تعداد بیشتری هستند، می‌گویند که در واقع امر، مسأله مهمی که در این توافق مورد نظر بوده، حذف و اخراج شاخه برادر کوچکتر، یعنی ایل بگی از سازمان ایلی بوده است. زیرا «رضاقلی خان ایل بگی» بنیانگذار این شاخه، مرتباً دربار قاجار را علیه برادرها و برادرزاده‌های خود تحریک می‌کرده و لذا موجب خشم و کینه‌توزی آنها می‌شده است. به همین دلیل احتمال دارد که توافق سال ۱۲۷۳ بین ایلی‌خانی‌ها و حاجی ایلی‌خانی‌ها ریشه‌ای مبتنی بر حسن نیت داشته و هدف اصلی از این کار رسیدن به صلح دائمی بوده است.

مسأله هرچه باشد، به هر حال توافقی رخ داده است و ایل تقسیم شده است و این نوع تقسیم با هر تقسیم دیگری متفاوت است. در واقع امر، آن‌طور که "Grathwaite" (1983, a) می‌اندیشد، این تقسیم بندی توسط يك خط فرضی به وجود نیامده است که از قسمتهای مختلف ایل می‌گذرد و آن را به دو شعبه می‌کند که از آن پس، این دو شعبه با هم بیگانه خواهند بود، بلکه برعکس، این تقسیم‌بندی حتی در درون سلسله‌تبار کلانتران و کدخدایان عمل می‌کند و در هر فامیل و در هر نسل جدید (احتمالاً در بین برادران) در حد ممکن تعداد برابری از بستگان را به وجود می‌آورد (مراجعه شود به شکل ۱۱، نمونه‌ای که از طایفه بابادی داده شده است).

همین که تقسیم‌بندی و توزیع اولیه به وجود می‌آید، عضویت در شاخه‌های ایلی‌خانی و حاجی ایلی‌خانی حالت موروثی پیدا می‌کند و دیگر نمی‌توان آن را تغییر داد. به عنوان مثال، اگر یکی از رؤسای مربوط به شاخه حاج ایلی‌خانی دو پسر داشته باشد، معمولاً پسر بزرگتر در همان شاخه پدر باقی می‌ماند و پسر کوچکتر باید جزو شاخه مخالف، یعنی ایلی‌خانی شود و حالت نامتعادل موجود در جاهای دیگر نیز به او این اجازه را نخواهد داد که او نیز وارد شاخه حاجی ایلی‌خانی شود. برای رسیدن به حالت تعادل در ایل، يك عضو مربوط به يك تبار، در انتخاب

خود باید حتماً این مسأله تعادل را مراعات کند. تیره‌ها و تش‌ها نیز سپس بین کلانتران مختلف توزیع می‌شوند (شکل ۱۲)، به این ترتیب و از همین مقطع مراتب بین ایلخان و مراتب کلانتران و کدخدایان و مراتب لر‌ها مشخص می‌شود و این سلسله مراتب مجاز و معمول می‌شود، خوانین بزرگ، برای این که ضمناً رعایت تمام مسأله را کرده باشند، در سالهای ۱۲۸۸ و ۱۲۹۱ شمسی (۱۹۰۹ و ۱۹۱۲ میلادی)، توافق سال ۱۲۷۳ را معمول کردند و در پی آن تمام ناهمواری‌ها صاف شد و از آن پس تقسیم افراد بین «بسته»‌ها به‌خودی خود انجام آمد ولی ملحق شدن به این «بسته» و یا «بسته» دیگر آزاد نبود و هرگز هم آزاد نشده است. خوانین بزرگ برای بستگان تردید خود اسلحه، اسب، پول فراهم می‌کردند و احتمالاً برایشان همسر نیز برمی‌گزیدند و آنها هم در مقابل با کوچکترین اشاره، به‌خان خود می‌پیوستند. دیده می‌شد دو برادری که با دو دختر عموی خود ازدواج کرده و فرزندان آنها نیز بایکدیگر پیمان زناشویی بسته‌اند و همه باهم در یک «مال» زندگی می‌کردند، در موقع مقتضی هر کدام از آنها اسب و تفنگ خود را برمی‌داشتند و از هم جدا می‌شدند و هر کدام به «بسته» خود ملحق می‌شدند و به‌روی هم‌آتش می‌گشودند. سپس به‌محض این که آماده‌باش جنگی تمام می‌شد و آتش جنگ فرومی‌نشست، هر دو به‌همان «مال» برمی‌گشتند و در کنار یکدیگر، چنان به‌زندگی مشترك خود ادامه می‌دادند که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. جریان امر همیشه به این منوال بوده است و فقط حدود سی سال است که دیگر این اعمال دیده نمی‌شوند.

این سیستم خارق‌العاده «بسته»‌ها نه تنها در زمان بنیانگذاران آن، یعنی اسفندیارخان و محمد حسین خان، باقی ماند و انسجام خود را حفظ کرد، بلکه پس از آنها و در زمان سلطه اولاد آنها نیز به‌قوت خود باقی مانده است. تردیدی نیست که دولت مرکزی ایران هم آشنایی کاملی با موفقیت این سیستم در درون ایل دارد و شاهد این گفته «معرفی‌نامه»

شگفت انگیزی که وزارت کشور به تاریخ ۱۳۳۵ هجری شمسی صادر کرده است (در این تاریخ مقامی تحت عنوان «خان» در ایل وجود نداشته و قبلاً حذف شده است). براساس این معرفی نامه، وزارت کشور، هر کدام از کلانتران را در مقام خود تثبیت و (به صورتی که در شکل ۱۲ در مورد طایفه بابادی آمده است) به تقسیم و توزیع تیره ها و تش ها بین کلانتران ایلخانی و کلانتران حاجی ایلخانی تأکید می کند اگر نیازی به ذکر آن باشد، این سند نشان می دهد که سیستم «بسته» ها در زندگی ایلی به حدی مهم بوده است که دولت آخرین شاه ایران ترجیح می دهد که موجودیت آن را رسماً تأیید کند در حالی که این امر با سیاست های کاملاً آشکار ضد ایلی او مغایرت دارد. و چون دولت شاه، تغییر در ساختارهای ایلی و فروپاشی آنها را به عنوان یکی از ابزارهای دگرگونی ایل تفسیر می کرد، با این عمل، خطر محروم شدن از اعمال این سیاست نیز وجود داشت، تا قبل از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ شمسی (۱۹۷۸-۱۹۷۹ میلادی) شبکه اتحادها و همچنین رقابتهای ایلخانی و حاجی ایلخانی، که بافت آن در آخر قرن گذشته تنیده شده بود، به طور عجیبی در روح و اندیشه تمام بختیاری ها حضور داشته و در بخشهایی از آن نیز فعال بوده است. تا حدود سال ۱۳۵۴ اگر عضوی از اعضای ایل نیاز به یک خدمت اداری در شهر داشته است، قبل از هر چیز ترجیح می داد که به کلانتر و کدخدای مربوط به خود مراجعه کند و از وی یاری به طلبد. مشکلات ناشی از برخورد هایی که در نتیجه سوء استفاده از مراتع دیگران پیش می آمد و یا این که دامی به سرقت می رفت نیز توسط همین کلانتران حل می شده و بالاخره، در قالب مفاهیم همین «بسته» هاست که می توان پاره ای از مسایل را که به علت وقوع انقلاب اسلامی، در ایل رخ داد، تفسیر کرد. در ضمن همین ماجراها ملاحظه شد که سایر بختیاری ها در مقابل هواداران شاپور بختیار، نوعاً حاجی ایلخانی و آخرین نخست وزیر شاه ایستادند و هنگامی که شاپور بختیار

در اثر عصیان عمومی ملت ایران در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ مطرود و مجبور به فرار شد، آیت‌الله امام خمینی امیر بهمن صمصام، یکی از نواده‌های ایلخانی (مراجعه شود به شکل ۷) را در قسم به حضور پذیرفتند و به منظور آرام کردن ایلپاتیها، وی را راهی ایل کردند. وی برای انجام این مأموریت، که به نظر غیر ممکن می‌رسید، به طور مرسوم و طبیعی به کلانترانی مراجعه کرد که به دسته او تعلق داشتند و از «بستگان» وی بودند. وقتی که چند ماه بعد، (۳۱ خرداد سال ۱۳۵۸) وی را دیدم و درباره «بسته» ها از وی سؤال کردم، به تندوی و با اطمینان ابراز کرد که: «بختیاری‌های امروز به نسل جدیدی تعلق دارند که این خیرها دیگر برایشان چندان ارزش و اهمیتی ندارند.»

از سال ۱۲۶۱ شمسی، حاجی ایلخانی به عنوان ایلخان منصوب شد، و بخصوص از توافق سال ۱۲۷۱ تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، «بسته» ها یکی از مسایل مسلم و بنیادی تشکیلات اجتماعی بختیاری‌ها را تشکیل داده است و اگر بخواهیم در سایر جوامع برای آن نمونه‌های هم‌ارزی بیابیم که دقیقاً با آن مطابقت داشته باشد، تلاش بیهوده‌ای کرده‌ایم. با وجود این، نمونه‌ای از نهادها که کم و بیش با آن مشابه باشند کم نیستند و در این مورد به طور طبیعی ذهن انسان به «چوف Cof» و یا «لف Lef» بر برهامعطوف می‌شود (Berque, 1955: 424) که «Montagn» (1930) گونه‌هایی از آن را در کردستان ذکر می‌کنند و به «بشیه» ها و «حسینی» های تاریخ تونس اشاره می‌کند که از جنگ بین علی پاشا و بی حسین به وجود آمده‌اند. (این اطلاعات را طی صحبت‌هایی که با J. Berque داشته‌ام به دست آورده‌ام). ولی در تمام این موارد، ارتباط بین افراد یا گروهها يك حرکت و پیمان سیاسی است و ملحق شدن به آنها آزاد است. برعکس، «Yeieillard» (123 : 1940) می‌نویسد که در بین «پل Peul» های «فوتا - جالون Fouta - Djalon» «کشور به فیف‌ها تقسیم شده بود ولی فقط مردم بودند که به عنوان فیف واگذار می‌شدند» و از این مطلب چنین استنباط می‌کند که این عمل

وسیله‌ای است که طبقه مسلط به وسیله آن از تمرکز شدید قدرت اجتناب می‌کند. در فلات مرتفع مراکش «تمام ایل به یکی از دو لف وابسته نیست بلکه هر کدام از شعبات آن به آنها وابسته هستند» (Garrigues-Cresswell 1985:12) در بین اعراب «نگو Neguer» وضعیت بازهم شدیدتر بوده و به‌منتهای درجه می‌رسیده است: «جنگها» [...] فقط به زد و خورد بین دو ایل تمام نمی‌شد، بلکه خویشاوندان همخون را نیز در مقابل یکدیگر قرار می‌داد. وقتی دشمنی و نزاع بین «جبرات Jabarat» و «ترابین Tarabin» همه بیان را دربر می‌گرفت، «تیاهاه - Tiyaha» ها نمی‌توانستند از آن برکنار بمانند. آنها برای رعایت اتحادشان باید خود را درگیر جنگ می‌کردند. و چون اینها در هر دو قرارگاه دو دشمن متحدانی داشتند، لذا بامذاکره در بین خود، به نفع متحدان مربوط به خود وارد جنگ شدند و بنابراین، کلان‌های آنها برای حمایت از جنگی که به هیچوجه در ارتباط با آنها نبود، علیه یکدیگر جنگیدند.

(Chelhod 1971 : 375) در مورد مافیاهای ایتالیا نیز چنین آمده است: «فامیل باید با استفاده از تمام وسایل و امکانات، در دوره‌های بحرانی از آثارشوم و بدفرجام جهشهای سیاسی و همچنین از بحرانهای اقتصادی در امان باشد. به‌همین دلیل همیشه باید حداقل يك نفر از اعضای فامیل، عضو حزبی باشد که در رأس قدرت است و يك نفر دیگر از اعضای فامیل، عضو حزب مخالف باشد. در تمام جنگهای داخلی، فامیلی که حزب سازماندهی شده است، باید خود را به دو قسمت کند» (Barzini 1964 : 193 - 194) که Ianni 1973 : 33 آن را نقل کرده است). بازهم جای دیگر آمده است که همه پادشاهان درانی افغانستان «از کلان یا پالزایی یا از کلان برک‌زایی بوده‌اند که متناوباً به پادشاهی رسیده‌اند» (Rossignol 1984 : 131). می‌توان به این نمونه‌ها، بررسی‌هایی را که در مورد پیگمه‌ها، سرخ‌پوستان، ژاپنی‌ها، ایرکواها و غیره توسط "Nicolas" (1965) به عمل آمده است اضافه کرد. وی برای آنها مشخصه‌های مشترک زیر را قایل می‌باشد:

۱- دسته‌بندی‌ها همان «مخالفت‌های گروهی» هستند. ۲- گروه‌بندی‌ها، سیاسی هستند. ۳- اتحادها گروهی نیستند. ۴- يك تقسیم‌بندی اصلی وجود دارد که در آن میان خویشاوندی فقط در مناسبت‌های خاص دخالت دارد. "Bonte" با تحلیل نقش اصل دسته‌بندی در شکل گرفتن حکومت امیری «ادرر» "Adrar" در موریتانی، دو نوع انشعاب را از یکدیگر تمیز می‌دهد. یکی از آنها انشعاب کارگردی و دیگری انشعاب سیاسی است. بین این دو پیوستگی وجود دارد و انشعاب کارگردی، به‌طور تصاعدی تابعی از انشعاب سیاسی است زیرا که «انشعابی شدن‌های سیاسی، عامل اصلی شکل‌گیری قدرت امیری می‌شوند، یعنی سازماندهی مجدد و پایدار اتحادهای انشعابی و گروه‌های ایلی بر مبنای تعلق به قدرت امیری شکل می‌گیرد» Bonte 1983 : 497 از سوی دیگر: «ترکیب و فطرت دسته‌بندی‌ها نتیجه يك سری اتحادهای خویشاوندی، ازدواجی و سیاسی است که بازنده بودن امیر مانور می‌دهد و تغییر می‌کند و بامرگ او معمولاً از بین می‌رود» (همان مأخذ قبلی صفحه 499). ضمناً همین مؤلف تمام تشابهات و تحلیل‌های مربوط به «عیتی»، «پیروی» یا «سرپرستی» و «ارباب رجوعی» را از اصل دسته‌بندی‌ها مستثنی می‌کند. در همین‌جا، ذکر و شمارش این نمونه‌ها را، که فقط روشنگر بخش کوچکی از مسأله هستند، خاتمه می‌دهیم. زیرا اگر هر يك از موارد و تحلیل‌هایی که به‌صورت گذرا در بالا آورده شدند و به‌صورت مجموعه درآمدند، فقط يك مورد جزء از حالت کل «بسته» را مطرح می‌نمایند، ولی حتی همان موارد جزئی نیز کوچکترین نکته قابل مقایسه‌ای با مشخصه اصلی دسته‌بندی‌های بختیاری‌ها، یعنی همان «بسته»‌ها را ارائه نمی‌دهند. حال به‌بینیم این مشخصه‌ای که بنیاد این «بسته»‌ها را پی‌ریزی می‌کند و به آنها معنا می‌دهد، چگونه چیزی است؟ وقتی برای گروه‌بندی مجدد، ضابطه دیگری، مثل وابستگی سیاسی به رؤسا وجود داشته باشد که در عین حال خط سلسله نسب نیز باقی بماند، «بسته»‌ها عالیترین وسیله

محرکه‌ای می‌باشند که رؤسا می‌توانند توسط آنها، مردم را به‌سوی خود جذب کنند، بنابراین، «بسته»ها در همین نکته کوچک با دسته‌بندی‌های کلاسیک قابل تطبیق می‌باشند. ولی «بسته»ها در این معنا نیز عمیقاً با دسته‌بندی‌های کلاسیک متمایز می‌باشند زیرا که در اینجا، عضویت در شاخه رؤسا آزادانه صورت نمی‌پذیرد. وابستگی به رؤسا و جزو شاخه آنها بودن، در حالی که به‌نحوی نیز در درون سلسله نسب جای گرفته است تا بهتر آن را رد کند و خلاف آن عمل نماید، در واقع امر دارای ویژگی دوگانه است: یکی از آنها ویژگی اجبار است (هر عضوایل بختیاری یا جزو شاخه ایلخانی و یا حاجی ایلخانی است و راه دیگری وجود ندارد) و دیگری ویژگی خود بخود عمل کردن این سیستم است (پسر بزرگ به‌طور اتوماتیک به شاخه پدر و پسر بعدی به‌همان نحو به شاخه و دسته‌بندی مخالف متصل می‌شود) که از همین‌جا ویژگی سوم هم به‌وجود می‌آید که: ثبات و استمرار این وضع در طول زمان است. بیش از آنچه که در مورد «قانون کمک به کم‌زور» و یا در «خینه‌چو» دیدیم، در اینجا، «بستگان» خود را دربند و گرفتار ساختاری می‌بینند که اینچنین برپا شده است و راه‌گریزی نیز ندارند و حتی به آن نمی‌اندیشند. این ساختار تأثیر دوگانه‌ای بر ساختار سیاسی می‌گذارد: ضمن آن که مانع می‌شود تا قدرت از دست فامیل خوانین بزرگ خارج شود، در عین حال مانع آن می‌شود که یکی از شاخه‌های خوانین بزرگ بردیگری چیره شود. برای همین است که «بسته»ها، آن‌طور که Grath Waite 1977 می‌اندیشد، «یک خیال واهی برای رسیدن به وحدت» نیستند بلکه خیال واهی تقسیم هستند، خیال باطلی که وجود روابطی چون «خینه‌چو» و «قانون کمک به کم‌زور» فقط موجب تقویت آن می‌شوند. در حقیقت، «خینه‌چو»، «قانون کمک به کم‌زور» و «بسته» سه شیوه گوناگون هستند که برای رسیدن به پدیده‌ای چون «انشعاب» در ایل مورد استفاده قرار می‌گیرند. همه این شیوه‌ها برای عاملان و بهره‌گیران از این شیوه‌ها، مجموعه‌ای

از نهادهای اجتماعی ذخیره شده را فراهم می کنند که در دست آنها در حکم اسلحه های مختلف هستند تا در ارتباط با شرایط، هر وقت که بخواهند، بتوانند از یکی از آنها استفاده نمایند (Salzman 1978 : 68 یا، به تعبیری دیگر، سهولت عمل در ساختار است که برای ترکیب یا همین ساختار مورد نیاز می باشد .

ساختارها ضمن عملکرد

موضوع خاندان در بین بختیاری ها

در هر جامعه ای تفاوت های کاملاً شدید و تأیید شده ای از نظر اجتماعی - اقتصادی وجود دارد (که طبقات اجتماعی را تشکیل می دهد) و همچنین در همان جا نهادهای سیاسی تخصصی وجود دارند که به همین تفاوت های اجتماعی - اقتصادی مربوط می شوند (ریاست و شیخوخیت - دستگاه دولتی). برخلاف نظریه ای که ناشی از تلاش های تعمیمی پاره ای از مؤلفین می باشد (Gellner 1969 Middeiton & tait) و شاید هم اندکی عجولانه آنرا تعمیم داده اند، تشکیلات و عملکرد انشعابی یک جامعه، در بطن همان جامعه، اجباراً با موجودیت هیچ کدام از موارد فوق در تضاد نمی باشند. چنین به نظر می رسد که این سخن منبعده حتی به طور گسترده ای مورد پذیرش باشد (در مورد ایران به Black, 1972 و در مورد آفریقای شمالی به جمع بندی فوق - العاده عالی Bonte 1975 مراجعه شود). بختیاری ها با قرار گرفتن در دو طبقه رقیب و متضاد، یعنی «خوانین» و «لرها» تجربه و راه نوینی را در پیش روی ما قرار می دهند. خوانین همان رؤسای زمیندار ولرها کوچ نشینان ساده ای هستند که از دامداری بر روی زمین های ایل و یا خدمت در دستگاه دولتی ایل، که ایلخانان بر آن تسلط دارند، زندگی خود را می گذرانند (DIGARD 1973 باکمال تعجب، حالت خاص این ایل نشان می دهد که همین ساختارهای

تباری هستند که می‌توانند به‌عنوان وسیله نیل به مقصود، در خدمت رشد و توسعه چنین تفاوت‌گذاری‌ها و چنین نهادهایی قرار گیرند بر این اساس، این موضوع وسعت زیادی دارد، زیرا که بختیارها از لحاظ تباری و نسب به این ساختار است که توانسته‌اند خود را مطرح و مشخص کنند و خوانین بزرگ نیز - بدون توجه به وسایل قهر و جبر قانونی که به کار می‌برده‌اند (مجموعه‌ای از ارتش محلی، عدالت جزایی و غیره) - بر اساس همین امر توانسته‌اند سلطه خود را از نظر اجتماعی و فرهنگی روی مجموعه ایل توجیه کنند. ولی همین خوانین برای دستکاری در این ساختارها، از همان مواد و مصالح انشعابی استفاده کرده‌اند و آنها را یا به‌طور متناوب و یا به‌طور هم‌زمان و به‌صورت رقابت، به شکل‌های مختلف (خینه‌چو، قانون کمک به کم زور، بسته) و درجات گوناگون برای ارضای طبقه مسلط که خودشان معرف و نماینده آن طبقه بوده‌اند، به کار انداخته‌اند. برای این که استیلای این طبقه بر روی کسانی که تحت سلطه قرار داشته‌اند، قابل تحمل جلوه کند، چنین ایجاب می‌کرده که این استیلا فقط به یک زبان بیان شود و فقط تحت یک شکل مستعد به‌منصه ظهور برسد تا قابل فهم باشد و مورد قبول قرار گیرد و آن الگوی انشعابی بود.

اگر از این نظر، مسأله را تحلیل کنیم، حالت خاص جامعه بختیاری مفهوم «خاندان» را به ذهن متبادر می‌کند. (Levi - Strauss) این مفهوم را از تاریخ سده‌های میانه اروپا گرفته است تا به کمک آن، سازمان اجتماعی Kwakiut ها را روشن کند. به بررسی مجدد یک به یک پاره‌ای از موارد بدیع جامعه بختیاری می‌پردازیم. در این جامعه نیز مثل جوامع مبتنی بر خاندان، گذر از ارتباطات «خینه‌چو» به ارتباطات «قانون کمک به کم زور» و یا ارتباطات «بسته» (و برعکس آن) متضمن آنست که «کسی که قبلاً متحد بوده است، جدا شود و کسی که قبلاً جدا بوده است، متحد شود» (Levi - Strauss 1979 : 192) وقتی مردی با زنی ازدواج می‌کند و وارد گروه پدر زنی می‌شود و اولاد و نوه‌ها و نتیجه‌های خود را در آنجا به وجود

می‌آورد، با این کار خود همان مسأله را مطرح می‌کند که در اروپای قدیم مطرح بوده است «در صورتی که زنها بتوانند پل و تخته بسازند، یعنی در صورتی که پسری داشته باشند، با داشتن این پسر حقوقی را که خود زنها، حق قانونی به کار انداختن آنها را ندارند به این پسر منتقل می‌کنند» (همان مأخذ صفحات 181-180). همچنین به یاد آوریم که «مال‌های، ترکیبی، رؤسا و کلانتران (شکل ۵)، همسایگی در فضای زندگی، به مثابه معیاری در انتخاب همسر، تمایل به آن دارد که بر همسایگی تباری فائق آید یعنی در اینجا نیز مثل برخی از قسمت‌های اندونزی، ملانزی و پولینزی «بین سلسله تبار و محل سکنی تقابلی منطقی وجود دارد که نشانه مشترک جوامع مبتنی بر خاندان است که بدون تردید نشانه بنیادی آن نیز می‌باشد» (همان مأخذ صفحه 184). باز هم در مورد عنصر و انگیزه اتحاد ملاحظه شده است که یکی از اعمال متداول خوانین بزرگ ازدواج‌پی در پی در ساختهای دور (که شامل خارج از ایل نیز می‌شده است) و همچنین ازدواج با نزدیکترین کسان بوده است (با دختر عمو و احتمالاً با دختر خاله). بنابراین Levi - Strausse (در همان مأخذ صفحه 86 - 187) می‌نویسد: «در جوامع مبتنی بر خاندان برعکس آنچه که مردم‌شناسان در جاهای دیگر مشاهده می‌کنند، اصول برون همسری و درون همسری دیگر به‌طور دوجانبه انحصاری و اختصاصی نیستند و همان‌طور که [در بین] Kwakwaka'wakw متداول است، ازدواج به صورت برون همسری به‌منظور کسب عناوین جدید است و ازدواج درون همسری مانع خروج آنها از خاندان می‌شود. بنابراین، استفاده از هر دو اصل به‌صورت رقیب یکدیگر، استراتژی کاملاً مناسبی است که هدف از آن، بر حسب زمان و مناسبت‌هایی که پیش می‌آید، افزایش موفقیتها و کاهش شکستها و زیانها می‌باشد»^{۳۳}.

در مورد کارکردهای سیاسی ملاحظه شد که بختیارها روش انتخابی رؤسا را پشت سر گذاشته و به روش انتقال و وظایف از طریق ارث رسیده‌اند.

از اواسط قرن نوزدهم در خود همین روش موروثی نیز دائماً، باحمایت جنگها، درنگها و تردیدهایی پیش آمده است که در مورد این انتقال قدرت از پدر به پسر بزرگتر و یا از برادر بزرگتر به برادر کوچکتر و حتی از عمو به اعضای جدید، تردیدها و درنگهایی وجود داشته و مشکلاتی به وجود آورده و سبب جنگهای زیادی شده است. بنابراین «درجاهای مختلف و در دوره‌های متعدد، قضایا و دلایلی که خود آنها نیز سیاسی بوده‌اند، [خاندان]ها را به ترکیب دونوع دیگر از اصول، که ظاهراً رقیب یکدیگر بوده‌اند، هدایت کرده‌اند که این دو عبارتند از حق موروثی و حتی که از طریق رأی اعطا می‌شده است. مطمئناً برای فایق آمدن به این تقابل است که اولین Capetien* ها منظمأ پسرانشان را در زمان حیات خودشان بر تخت سلطنت می‌نشانند. آنها عملاً باید حتی به‌طور ضمنی از رضایت صاحب منصبان کشور پادشاهی برای استوار کردن حقوق خون و ارشدیت مطمئن می‌شدند» (همان مأخذ صفحه 181-188). به‌طور خلاصه: «در کلیه سطوح واقعیت‌های اجتماعی، از خانواده تا دولت، خاندان یک آفرینش نهادی است که می‌تواند نیروهایی را که دارای جهات متضادی می‌باشند باهم ترکیب کند. و چون این نیروها جهات متضادی دارند، به‌نظر می‌رسد که فقط از طریق جدا کردن یکی از آنها از دیگری است که توانایی اجرا خواهند داشت. پدر تباری و مادر تباری، سلسله نسب و محل سکونت، تک همسری و چند همسری، ازدواج با نزدیکان و ازدواج با بیگانگان، نژاد و انتخاب اصلح، که همه آنها مورد استفاده روزمره و عادی مردم‌شناسان هستند تا بتوانند با استفاده از این مفاهیم تیپهای گوناگون جوامع شناخته شده را از یکدیگر تمیز دهند، در «خاندان» جمع می‌شوند، مثل این می‌ماند که در آخرین تحلیل، روح این نهاد در تمام قلمروهای زندگی جمعی، اصولی را بیان کرده است که این اصول به‌طور نظری، سازش ناپذیرند. با گذاشتن دو دریك، اگر بتوان چنین چیزی

را گفت، خاندان نوعی چرخش توپولوژیکی از درون به طرف بیرون انجام می‌دهد و یک وحدت بیرونی را جایگزین دوگانگی درونی می‌کند» (همان مأخذ صفحه 189-188) . و Levi-Strauss ادامه می‌دهد: «برای تفسیر سیستم [خاندان‌ها] باید متوسل به فرضیه‌ای شد که وجود یک ستیز پنهان در بین اشغال‌گران برخی از مواضع در ساختار اجتماعی را مطرح می‌کند. [...] این ستیزها به‌مثابه آنند که پاره‌ای از آنها در برخی دیگر جا گرفته‌اند و همانند راه حل‌هایی هستند که جوامع مبتنی بر خاندان، همیشه معنای دوگانه‌ای به آنها می‌دهند، لذا این ستیزها در تحلیل نهایی از یک روش معین نشأت می‌گیرند: روشی که در آن منافع سیاسی و اقتصادی که سعی به اشغال عرصه اجتماع دارند، هنوز روی «خطوط کهن همبستگی خونی» پا ننگذاشته‌اند. این منافع برای بیان آنچه که در درون دارند و بازسازی خود، لاجرم باید از زبان ویژه خویشاوندی یاری به‌طلبند، هرچند که برایشان کاملاً و از جنس دیگری باشد، زیرا که عملاً چیز دیگری نیز در اختیار ندارند. و ضمناً اگر هم از آن یاری می‌طلبند، به‌طور غیر قابل احترازی فقط به‌منظور از هم پاشیدن و ویران کردن آنست). (همان مأخذ، صفحه 191-190) .

اگر در این گفتار، بیش از حد نیاز به کتابهای متعددی اشاره شده است، فقط برای آنست که نویسندگان آنها بدانند که سازمان ایل‌بختیاری را آن‌چنان خوب مطرح کرده‌اند که من نمی‌توانستم به این خوبی چنین کاری را انجام دهم و خود آنها هم نمی‌دانستند که چنین کاری را کرده‌اند. سؤالی که فعلاً مطرح است به شرح زیر می‌باشد: آیا حضور «خاندان‌ها» در جوامعی که آنقدر باهم تفاوت دارند، فقط از توجه ساده به یک نقطه نشأت می‌گیرد و یا این که برعکس، به پاره‌ای از نیازهای ارگانیک پاسخ می‌گوید؟ جوامع غربی اوایل سده‌های میانه، Kwakiutl های ساحل غربی آمریکای شمالی که توسط Bods مطالعه شده است (مراجعه شود به Mauze 1984) و بختیاری‌های ایران قبل از عصر معاصر، به‌شکلها

و درجات گوناگون، توسط اقداماتی اداره شده‌اند که توسط سلسله و دودمان بزرگ زادگان آنها به عمل آمده‌اند، همه این جوامع که درگیر یک مرحله بنیادی و نقادی از یک روند تحول بوده‌اند، ظاهراً از این که ممکن است ریشه نگیرند، واهمه دارند و «لذا دارای عملکرد دوگانه‌ای هستند. از سویی خود را کاملاً باز می‌کنند و آزاد می‌گذارند و در سایه آن دریچه‌ای به تاریخ می‌گشایند و از منابع و توان‌های بالقوه بهره برداری می‌کنند و از سوی دیگر خود را می‌بندند که همین عمل بازگشت میراثها،

و منصبها و عناوین را تضمین می‌کند» (Levi - Strauss 1983 - 1222)

این عملکرد دوگانه، بخصوص در بین بختیاری‌ها آشکار است. نخبگان و برگزیدگان آنها تظاهر به داشتن قوانین و مقررات می‌کنند، بخصوص موقعی که خودشان این مقررات را رعایت نمی‌کنند فقط انحرافی لازم است تا موجب جدا شدن ایدئولوژی آنها از عملشان شود، ولی چون ایدئولوژی ناشی از مسایل زیربنایی و بنیادی است، بلافاصله همین انحراف لازم نیز ناتمام می‌ماند. خشونت اجتماعی که به طور مداوم در ایل وجود دارد، و دستکاریها و تحریکهایی که توسط خوانین به عمل می‌آیند در این مورد بسیار گویا هستند.

ایل بختیاری، از این نظر، کاملاً با توضیحی که Black - Michau D. J. 1975 بالهام از Evans - Pritchard 1940 از جوامع «کینه‌توز» می‌دهد، مطابقت دارد: در آنجا کینه‌توزی معرف شیوه‌ای مستمر از روابط اجتماعی است و در قالب مفاهیمی چون خشونت و یا تهدید به خشونت بیان می‌شود، به نحوی که ترس از پرخاش و هجوم بر سایر علل روابط در بین گروهها برتری دارد. به علاوه، کینه‌توزی (برعکس جنگ) حالت مستمری را ایجاد می‌کند که نه فرجامی می‌شناسد و نه نتیجه‌ای. حکمیت‌ها، آشتی‌ها، نسق بندی‌ها و مصالحه بین دو گروه متخاصم، هر چند هم که متواتر باشند، فقط می‌توانند بیانگر آتش‌بسی ناپایدار و موقتی باشند. شرط اصلی موجودیت این عنصر بنیادین اجتماعی، که همان ترسیدن از

پیشدستی در حمله می‌باشد، در همین نکته خفته است. ولی کینه توزی به‌طور مؤثری قابل محدود شدن است و از قوانین دقیقی اطاعت می‌کند که تمایل به‌روبرو شدن‌های مسلحانه را محدود می‌نماید، بنابراین کینه‌توزی نمی‌تواند نقش پیشدستی در حمله را به‌عهده گیرد، زیرا بادرگیری جنگ، وضعیت و شکل ستیزها و برخوردها دگرگون می‌شود و در این صورت باید نظام سلسله‌مراتبی بین طرفین متخاصم را شناخت و اگر ضرورت ایجاب کند باید همین جنگ منجر به حذف کالبدی یکی از طرفین متخاصم شود، درحالی‌که کینه‌توزی چیزی نیست مگر «يك لحظه ساده‌ازبازسازی روابط اجتماعی موجود» Bazin & Terray 1982 : 20 . و جنگ «به‌نظر می‌رسد که به‌طور تنگاتنگی به‌روندهای شکل‌گیری حکومت تحمیل می‌شود» (همان مأخذ صفحه 23).

اصول و قواعد کینه‌توزی، که خوانین برای کنترل وضعیت در ایل از آنها استفاده می‌کنند، در مواقعی که خوانین می‌خواهند خود را به صورت يك حکومت بروز دهند، به‌مثابه موانعی در سر راه آنها پدیدار می‌شوند، لذا آنها لازم می‌بینند که به‌اصول و قواعد متضاد آنها متوسل شوند. کما این‌که براساس وضعیت‌ها و موارد مورد معامله، به‌بهبانه این که اصول و قاعده‌ای را مراعات می‌کنند، می‌توانند از اصل دیگر تخلف کرده و برخلاف آن رفتار کنند و به‌این ترتیب از يك ساختار (مثل ساختار تباری و دودمانی) به‌ساختار دیگری (من‌باب مثال، ساختار حکومتی و یا اگر مایل باشند: ساختار ضد حکومتی) گذر کنند. البته همیشه چنین وانمود می‌کنند که در راستای ساختار اول رفتار می‌کنند و راه خود را به‌همان شیوه اول ادامه می‌دهند. دراین تقدم و تأخر سیستم خاندان‌ها فقط وسیله‌ای برای اداره کردن این تبدیل و استحاله است و جز آن چیز دیگری نیست. بدون تردید، این خوانین به‌این ترتیب نمونه‌ای از تغییرات سیاسی را عرضه می‌دارند (و احتمالاً عالیترین نمونه را) که توسط Terray (1977) روشن شده است. برطبق این نمونه، برخی از

حوادث خواستار پاسخهای مقطع و مجرد ولی خود آگاه است که در بلند مدت در ساختار ناخود آگاه اجتماعی متبلور می‌شوند و به نوبه خود پاسخ به حوادث آینده را تعیین می‌کنند.

مرکز ملی پژوهش علمی (فراشه)
گروه پژوهش شماره ۲۵۲ پاریس

Jeux de Structures

این مطلب ، ترجمه مقاله :

Segmentarité et Pouvoir chez les nomades

Baxtyari d' Iran

است که در مجله: L'Homme 102, avril-jun 1987, XXVIII چاپ شده است .

زیرنویسها

۱- در سرشماری سال ۱۳۳۵، کل جمعیت کوچ‌نشین کشور ۲۴۱۱۸۰ نفر و در سرشماری سال ۱۳۴۵ این رقم به ۶۴۱۹۳۷ نفر می‌رسد. برای این که به تعداد واقعی کوچ-نشینان ایران برسیم، احتمالاً رقم اول را باید در عدد ۱۲ و رقم دوم را در عدد ۵ ضرب کنیم. سرشماری سال ۱۳۵۵ رقم جداگانه‌ای را برای کوچ‌نشینان ارائه نمی‌دهد. در این شرایط از نظر نتیجه‌گیری از نتایج سرشماری سال ۱۳۶۵، بررسی و تخمین تغییراتی که بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در حوزه کوچ‌نشینی اتفاق افتاده است، دشوار خواهد بود .

۲- بخصوص مراجعه شود به "Lewis 1961"، "Midelton & Tait 1958"، "Gellner 1969" کتابهای متأخرتر (Bazin & Terray 1982) خوشبختانه نظر گاه متعادلتری نسبت به مسأله ارائه می‌دهند .

۳- برای توضیحات متأخرتر مراجعه شود به "Lancaster 1981"، "Marx 1967"، "Cole 1969"

۴- انگلیسی‌ها برای بار اول در سال ۱۲۸۷ شمسی، در همین منطقه، یعنی در مسجد سلیمان که در خاک بختیاری قرار گرفته است، چشم طمع به ذخایر زیرزمینی نفت ایران دوختند . امروزه خوزستان مهم‌ترین حوزه نفتی ایران و یکی از بارآورترین مناطق کشاورزی این کشور است . در سپتامبر سال ۱۹۸۰ تجاوز عراق علیه ایران از همین استان صورت گرفت

و دو کشور را متحمل بزرگترین خسارات نامعقول و پوچ و کشنده حاصل از جنگ کرد.
۵- برای این که در این مورد گسترده‌ترین مقایسه‌ها با سایر ایلات به عمل آید، بهتر است که به Black مراجعه شود.

۶- بعضی از مؤلفین، مثل "Grathwaite" وقتی درباره بختیاری‌ها صحبت می‌کنند، از واژه کنفدراسیون استفاده می‌کنند. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که در مورد ایلات ایران، بهتر است که این کلمه را برای ایلاتی از نوع خمسه بکار برد که توسط "Barth 1961" مطالعه شده‌اند و دقیقاً بیانگر مفهوم همان واژه کنفدراسیون می‌باشند. پنج ایل عرب، نفر، باصری بهارلو، و اینانلو که خمسه را تشکیل می‌دهند از نظر سیاسی بهم وابسته هستند ولی یکدیگر را بیگانه می‌دانند. همه آنها زبان اصلی خود را حفظ کرده‌اند و هر کدام نیز دارای رئیس و خان مربوط به خودشان هستند و کنفدراسیون فقط معرف جهت واحد آنهاست. چنان که خواهیم دید، مورد بختیاری کاملاً با مورد ایلات خمسه متفاوت است و اگر پدیده‌های اتحاد و یا گروهی شدن در بین ایل متداول و مهم هستند، نتایج آنها در شکل کلی‌اش برخلاف نتایجی است که در بین ایلات خمسه حاصل می‌شود. برای همین است که به منظور تأکید و دقت در این امر، چنان که Galhier 1973 آنها را در طرح کلی‌اش آورده است، در مورد بختیاری‌ها بهتر است که از همان واژه ایل، استفاده شود (برای این که به حقایق امر بیشتر و بهتر آگاهی حاصل شود به پاسخی که من در این مورد به Grathwaite داده‌ام و در مأخذ "Digard 1983" آمده است، مراجعه شود).

۷- برای این که نمودار کامل سازمان ایل را بندهیم، دهها صفحه لازم است بنابراین در اینجا فقط به ذکر واحدها اکتفا می‌کنیم.

۸- به‌منوان مثال مراجعه شود به ارقامی که توسط "Patal 1962 : 136 - 143" و "Khuri 1962" از سایر کتابها جمع شده‌اند. Barth (1954 : 68) در جنوب کردستان ۴۸٪ از ازدواج‌هایی را که با دختر عمو انجام می‌شود، در محیط ایلی می‌بیند که در محیط روستایی فقط به ۱۳٪ از این نوع برمی‌خورد.

۹- در مورد هفت لنگ و چهارلنگ نقل دیگری نیز وجود دارد که آنرا مربوط به گردآوری مالیات می‌دانند. این مالیات بر اساس لنگ یا پای قاطر محاسبه می‌شده است که از «شاخ کردن» دامهای هر کدام از دویخش حاصل شده است.

۱۰- برعکس، در بین قشقایها «ایلات کنفدراسیونی از نظر سلسله تباری بهم پیوسته نیستند و دارای نیای مشترک، اسطوره مشترک و یا غیره نمی‌باشند. به همین دلیل تیره‌های یک ایل نیز سلسله تبار مشترک ندارند و حتی گروههای «قومی» نیز توسط یک تبار بهم

متصل نشده‌اند. در تمام سطوح، ضابطه ارتباط همان ازدواج سیاسی با رؤاست. تمام افراد می‌توانند با ایجاد یک رابطه سببی با ریسی دیگر، وابستگی خود را تغییر دهند.

(Amir Moez 1985, I: 40 - 41) (Grathwaite 1983 a, fig 8)

- ۱۱- بیش از پنجاه چادر برای خوانین بزرگ در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم.
 ۱۲- دشواری‌های کوچهای فصلی بختیاری‌ها را به‌بهترین وجهی در نوشته‌های "Cooper" (1925) و در فیلم «علف» از همین نویسنده می‌توان دید (این شخص بعداً فیلم کینگ کنگ را ساخت).

۱۳- این موضوع در آخرین کتاب "Godelier" (1984: 205 - 207) به‌بهترین وجهی تشریح شده است. «تمام قدرت سلطه از دو عنصر غیرقابل حل مخلوط باهم ترکیب می‌شود که از آنها نیرو به وجود می‌آید: خشونت و رضایت [...] دو عنصری هستند که قدرت را تشکیل می‌دهند. در این میان، خشونت سلطه‌گران قویترین نیرو نیست بلکه قویترین نیرو همان رضایت سلطه پذیران از زیر سلطه بودنشان است [...] افراد و گروههای زیر سلطه چگونه می‌توانند از سلطه پذیری خودشان احساس رضایت کنند: لازم است که این سلطه پذیری به‌مثابه خدمتی جلوه کند که سلطه‌گران در حق آنها انجام می‌دهند که از همان زمان قدرت آنچنان مشروعیت می‌یابد که به‌نظر سلطه پذیران، خدمت کردن به کسانی که به آنها خدمت می‌کنند به‌عنوان وظیفه جلوه می‌کند. بنابراین سلطه‌گران و سلطه پذیران همه این نمایشها را بین خود تقسیم می‌کنند تا قویترین نیروی قدرت از آن دسته زاده و بر این دسته، مسلط شود. این امر همان رضایت است.»

۱۴- حرف «آ» که قبل از نام بعضی از رؤسا می‌آید، خلاصه شده همان کلمه «آقا» می‌باشد که برای ادای احترام به‌کار می‌رود. کسانی که این کلمه در پیش اسم آنها قرار می‌گیرد، همیشه یکدرجه پایینتر از خان قرار دارند. کلمه خان همیشه بعد از اسم افراد می‌آید.

۱۵- درباره روند تمرکز قدرت در بین بختیاریها و تاریخ دوره آن مراجعه شود به: "Digard 1973, 1979 a" و بخصوص به کتاب بسیار عالی Grathwaite (1983 a) که بر بنیاد یک منبع استثنایی یعنی: «کتابچه حسینقلی خان ایلخانی» نوشته شده است.

۱۶- این ویژگی انتخابی می‌تواند مورد بحث قرار گیرد، هرچند که توسط مؤلفان متعدد مثل "Salzman 1967: 124"، "Coon 1964: 218"، "Allemagne 1911, II: 201" و حتی توسط خود بختیاریها مورد تأیید بوده است. امروزه نیز، درباره‌ای از موارد یک شخص منتخب ایل می‌تواند مداخله کند و مثلاً می‌تواند به‌جای آن که قدرت را به پسر بزرگتر تفویض کند

آنرا به پسر کوچکتر تفویض کند البته بشرطی که این پسر را مستحق جانشینی پدر بدانند.
۱۷- به منظور ساده کردن و ایجاز در کلام، در اینجا بر آن نیستیم نقشی را که اساسی است و یک نیروی سوم که با دولت ایران در رقابت بوده است، یعنی انگلیسی‌ها، که از سال ۱۲۳۰ تا ۱۳۳۰ در بین بختیاری‌ها ایفا کرده‌اند، بیان کنیم .

۱۸- برای مورد مشابه درهم ادغام شدن ایلات کوچ نشین (هون‌ها، عثمانی‌ها) و دولت در اروپا - آسیای مربوط به قرون وسطی مراجعه شود به: "Linder 1982"

۱۹- این نوع نیاز به توجیه و مشروعیت، توسط یک حکومت خارجی، پدیده‌ای نیست که محدود به بختیاری‌ها باشد. مثلاً در مورد هند "Fox 1971" نشان می‌دهد که تفاوت‌گذاری دودمانی «راج پوت» به شناخت سیاسی و اقتصادی دولت مغول بستگی داشته و به‌وارد شدن و همگون شدن با دستگاه دولتی این دولت مربوط می‌شده است (این موضوع نیز اصلی Fox می‌باشد) .

۲۰- به دلیل نبودن جا و ساده کردن مسأله، در اینجا فقط گروه‌هایی دیده می‌شوند که نام آنها قبلاً در شکل ۲ و ۳ آمده است .

۲۱- مراجعه شود به "Jaussen" (153-149: 1948) . وی بین نشانه‌های «اتحاد استوار» (بن عمه) و روابط دوستی (صحبه) تفاوت‌هایی را قایل شده است، چنان‌که همین تفاوت را بین ستیزهای محدود و قانونی از یکسو و از سوی دیگر، جنگ‌های واقعی قایل است. وی می‌گوید که ستیزهای محدود فقط در بین اتحاد استوار مجاز است در حالی‌که جنگ‌های واقعی در بین روابط دوستی اتفاق می‌افتند و از آنها گریزی نیست .

۲۲- ظل‌السلطان پسر شاه و حاکم اصفهان وی را به یک مهمانی دعوت می‌کند و در آخر مهمانی وی را خفه می‌نماید .

۲۳- "Rosenfeld" (1968) با بررسی و مطالعه «چند منظوره» بودن، «ازدواج عربی» شباهت این نوع ازدواج را با نوع «ازدواج‌های شاهانه» مقایسه کرده است .

فهرست منابع

BIBLIOGRAPHIE

ALLEMAGNE, H.-R. D'

1911: *Du Khoassan au pays des Backhtiaris*. Paris, Hachette, 2 vol.

AMIR MOEZ, Y.

1985 *Quelques aspects d'une culture matérielle : techniques des pasteurs nomades Qazqayi*. Thèse

- de doctorat en ethnologie. Paris, EHESS, 2 vol.
- BARTH, F.**
 1954 *Principles of Social Organization in Southern Kurdistan*. Oslo, Universitetsforlaget.
 1961 *Nomads of South Persia. The Basseri Tribe of the Khamseh Confederacy*. Oslo, Universitetets Etnografiske Museum.
- BARZINI, L.**
 1964 *The Italians*. New York, Atheneum.
- BAZIN, J. & E. TERRAY, eds.**
 1982 *Guerres de lignages et guerres d'États en Afrique*. Paris, Éd. des Archives Contemporaines.
- BERQUE, J.**
 1953 « Qu'est-ce qu'une tribu nord-africaine ? », in *L'Éventail de l'histoire vivante. Hommage à Lucien Febvre*. Paris, Armand Colin, II : 261-271.
 1955 *Structures sociales du Haut-Atlas*. Paris, Presses Universitaires de France.
 1976 « Logiques d'assemblage au Maghreb », in *L'Autre et l'ailleurs. Hommage à Roger Bastide*. Paris, Berger-Levrault : 39-56.
- BLACK, J.**
 1972 « Tyranny As a Strategy for Survival in an 'Egalitarian' Society : Luri Facts Versus an Anthropological Mystique », *Man* VII (4) : 614-634.
- BLACK-MICHAUD, J.**
 1975 *Cohesive force. Feud in the Mediterranean and the Middle East*. Oxford, Blackwell.
- BONTE, P.**
 1979 « Segmentarité et pouvoir chez les éleveurs nomades sahariens. Éléments d'une problématique », in Équipe écologie et anthropologie des sociétés pastorales, ed. *Pastoral Production and Society/Production pastorale et société*. Cambridge, Cambridge University Press & Paris, Éd. de la Maison des Sciences de l'Homme : 171-199.
 1983 « Tribus, factions et État. Les conflits de succession dans l'émirat de l'Adrar », *Cahiers d'Études africaines* 87-88, XXII (3-4) : 489-516.
- BOURDIEU, P.**
 1972 *Esquisse d'une théorie de la pratique. Précédé de trois études d'ethnologie kabyle*. Genève, Droz.
- BROOKS, D.**
 1983 « The Enemy within : Limitations on Leadership in the Bakhtiari », in R. TAPPER, ed., *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan*. London, Croom Helm & New York, St. Martin's Press : 337-363.
- CARRÈRE D'ENCAUSSE, H.**
 1955 *Aperçu sur le problème du nomadisme au Moyen-Orient*. Paris, La Documentation Française (« Notes et Études documentaires »).
- CHARDIN, J.**
 1811 *Voyages du chevalier Chardin en Perse*. Paris, Langlès, 10 vol.
- CHELHOD, J.**
 1969 « La Structure dualiste de la société bédouine », *L'Homme* IX (2) : 89-112.
 1971 *Le Droit dans la société bédouine. Recherches ethnologiques sur le 'orf' ou droit coutumier des Bédouins*. Paris, Librairie Marcel Rivière.
- COLE, D. P.**
 1975 *Nomads of the Nomads : the Al Murrah Bedouin of the Empty Quarter*. Chicago, Aldine.
- COON, C. S.**
 1964 *Caravan. The Story of the Middle East*. New York, Hold, Rinehart & Winston (1^{re} éd., 1954).
- COOPER, M.**
 1925 *Grass. An account of the Migration of a Bakhtiari Tribe in Search of Pasture*. New York, G. P. Putnam's Sons.

- CURZON, G. N.
1892 *Persia and the Persian Question*. London, Longmans, Green & Co, 2 vol.
- DIGARD, J.-P.
1973 « Histoire et anthropologie des sociétés nomades. Le cas d'une tribu d'Iran », *Annales. Économies, Sociétés, Civilisations* XXVIII (6) : 1423-1435.
1975 « Campements Baxtyâri », *Studia Iranica* IV (1) : 117-129.
1976 « Montagnards et nomades d'Iran : des 'brigands' des Grecs aux 'sauvages' d'aujourd'hui », *Dialogues d'Histoire ancienne* 2 : 263-279.
1979a « Les Nomades et l'État en Iran : quelques enseignements d'un long passé d'hostilité réglémentée », *Peuples Méditerranéens/Mediterranean Peoples* 7 : 37-53.
1979b « De la Nécessité et des inconvénients, pour un Baxtyâri, d'être Baxtyâri. Communauté, territoire et inégalité chez des pasteurs nomades d'Iran », in Équipe écologie et anthropologie des sociétés pastorales, ed., *Pastoral production and society/Production pastorale et société*. Cambridge, Cambridge University Press & Paris, Éd. de la Maison des Sciences de l'Homme : 127-139.
1981 *Techniques des nomades Baxtyâri d'Iran*. Cambridge, Cambridge University Press & Paris, Éd. de la Maison des Sciences de l'Homme.
1982 « Une Contribution équivoque du droit coutumier Baxtyâri à la théorie de la segmentarité », in *Le Cuisinier et le philosophe, hommage à Maxime Rodinson. Etudes d'ethnographie historique du Proche-Orient réunies par Jean-Pierre Digard*. Paris, G.-P. Maisonneuve & Larose : 167-172.
1983 « On the Bakhtiari : Comments on Tribes, Confederation and the State », in R. TAPPER, ed., *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan*. London, Croom Helm & New York, St. Martin's Press : 331-336.
- EVANS-PRITCHARD, E. E.
1940 *The Nuer. A Description of the Modes of Livelihood and Political Institutions of a Nilotic People*. Oxford, Clarendon Press.
- FOX, R.
1971 *Kin, Clan, Raja and Rule. State-Hinterland Relations in Preindustrial India*. Los Angeles, University of California Press.
- GARRIGUES-CRESSWELL, M.
1985 « Pasteurs-agriculteurs du Haut Atlas occidental : tribemen ou peasants ? », *Production pastorale et Société* 16 : 5-31.
- GARTHWAITE, G. R.
1972 The Bakhtiyâri Khans, the Government of Iran and the British, 1846-1915 », *International Journal of Middle East Studies* III (1) : 24-44.
1975 « Rivalry and Alliances : Kinship and the Bakhtiyâri khâns », Paper Delivered at the Middle East Studies Association Annual Meeting, Louisville.
1977 « The Bakhtiyâri Ilkhâni : An Illusion of Unity », *International Journal of Middle East Studies* VIII (2) : 145-160.
1983a *Khans and Shahs. A Documentary Analysis of the Bakhtiyari in Iran*. Cambridge, Cambridge University Press.
1983b « Tribes, Confederation and the State : An Historical Overview of the Bakhtiari and Iran », in R. TAPPER, ed., *The Conflict of tribe and state in Iran and Afghanistan*. London, Croom Helm & New York, St. Martin's Press : 314-330.
- GEERTZ, C. & H.
1964 « Teknonymy in Bali : Parenthood, Age-Grading and Genealogical Amnesia », *Journal of the Royal Anthropological Institute of Great Britain and Ireland* XCIV (2) : 94-108.
- GELLNER, E.
1969 *Saints of the Atlas*. London, Weidenfeld & Nicholson.
- GODELIER, M.
1973 « Le Concept de tribu. Crise d'un concept ou crise des fondements empiriques de

- l'anthropologie ? », in *Horizon, trajets marxistes en anthropologie*. Paris, Maspero : 93-131.
- 1984 *L'Idéal et le matériel*. Paris, Fayard.
- GULLIVER, P. H.
- 1955 *The Family Herds. A Study of Two Pastoral Tribes in East Africa, the Jie and the Turkana*. London, Routledge & Kegan Paul.
- IANNI, F. A. J.
- 1973 *Des Affaires de famille. La mafia à New York*. Paris, Plon (« Terre humaine »).
- JAUSSEN, A.
- 1948 *Coutumes des Arabes au pays de Moab*. Paris, Librairie d'Amérique et d'Orient Adrien Maisonneuve.
- JOHNSON, D. L.
- 1969 *The Nature of Nomadism. A Comparative Study of Pastoral Migrations in Southwestern Asia and Northern Africa*. Chicago, University of Chicago, Department of Geography (« Research Papers »).
- KHURI, F. I.
- 1970 « Parallel Cousin Marriage Reconsidered : A Middle Eastern Practice that Nullifies the Effects of Marriage on the Intensity of Family Relationships », *Man* V (4) : 597-618.
- KROELL, A.
- 1979 *Nouvelles d'Ispahan, 1665-1695*. Paris, Société d'Histoire de l'Orient.
- LANCASTER, W.
- 1981 *The Rwala Bedouin Today*. Cambridge, Cambridge University Press.
- LATTIMORE, O.
- 1951 « The Steppes of Mongolia and the Characteristics of Steppe Nomadism », in *Inner Asian Frontiers of China*. New York, American Geographical Society : 53-102.
- LAZARD, G.
- 1957 *Grammaire du persan contemporain*. Paris, Klincksieck.
- LÉVI-STRAUSS, C.
- 1979 « L'Organisation sociale des Kwakiutl », in *La Voie des masques. Édition revue, augmentée, et rallongée de trois excursions*. Paris, Plon : 164-192.
- 1983 « Histoire et ethnologie », *Annales. ESC* XXXVIII (6) : 1217-1231.
- LEWIS, I. M.
- 1961 *A Pastoral Democracy. A Study of Nomadism and Politics Among Northern Somali of the Horn of Africa*. London, Oxford University Press.
- LINDNER, R. P.
- 1982 « What Was a Nomadic Tribe ? », *Comparative Studies in Society and History* XXIV (4) : 689-711.
- MARK, E.
- 1967 *Bedouin of the Neguev*. Manchester, Manchester University Press.
- MAUZÉ, M.
- 1984 *Enjeux et jeux du prestige. Des Kwakiutl méridionaux aux Lekwiltq (côte nord-ouest du Pacifique)*. Thèse de doctorat en ethnologie. Paris, EHESS, 2 vol.
- MIDDLETON, J. & D. TAIT, eds.
- 1958 *Tribes Without Rulers. Studies in African Segmentary Systems*. London, Routledge & Kegan Paul.
- MINORSKY, V.
- 1936 « Lur », in *Encyclopédie de l'islam*, III. Leiden, E. J. Brill : 43-48.
- MONTAGNE, R.
- 1930 *Les Berbères et le Makhzen dans le sud du Maroc. Essai sur les transformations politiques des Berbères sédentaires (groupe Chleuh)*. Paris, Alcan.
- 1947 *La Civilisation du désert. Nomades d'Orient et d'Afrique*. Paris, Hachette.

MONTEIL, V.

1966 *Les Tribus du Fârs et la sédentarisation des nomades*. Paris-La Haye, Mouton & EPHE.

MUSTAWFI-QAZWINI, H. A.

1910-1913 *The Ta'rikh-i guzida or Select History of Hamdu-Allah Mustawfi-i Qazwini, compiled in A. H. 730 (A. D. 1330) and now reproduced in fac-simile from manuscript dated A. H. 857 (A. D. 1453), with an introduction by E. G. Browne*. Leiden, E. J. Brill (« Gibb Memorial Studies »).

NICHOLAS, R. W.

1965 « Factions : A Comparative Analysis », in M. BANTON, ed., *Political Systems and the Distribution of Power*. London, Tavistock (« ASA Monographs ») : 21-62.

PLANHOL, X. DE

1968 *Les Fondements géographiques de l'histoire de l'islam*. Paris, Flammarion.

1977 « Traits généraux du nomadisme en Iran et en Afghanistan », in *Séminaire sur le nomadisme en Asie centrale*. Berne, Commission nationale suisse pour l'UNESCO : 37-50.

ROSENFELD, H.

1968 « The Contradictions Between Property, Kinship and Power As Reflected in the Marriage System of an Arab Village », in J. PERISTIANY, ed., *Contributions to Mediterranean Sociology*. The Hague, Mouton : 247-260.

ROSSIGNOL, G.

1984 « La Formation de l'État afghan », in *L'Afghanistan, la colonisation impossible*. Paris, Éd. du Cerf : 119-142.

ROUHOLAMINI, M.

1967 *Une Civilisation traditionnelle du mouton. Le problème de l'élevage chez les tribus du Fars*. Thèse de doctorat en ethnologie. Paris, Faculté des Lettres.

SALZMAN, P. C.

1967 « Political Organization Among Nomadic Peoples », *Proceedings of the American Philosophical Society* III (2) : 116-131.

1978 « Does Complementary Opposition Exist ? », *American Anthropologist* LXXX (1) : 53-70.

SYKES, P. M.

1963 *History of Persia*. London, Routledge & Kegan Paul, 2 vol. (1^{re} éd. 1910).

TERRAY, E.

1977 « Event, Structure and History : the Formation of the Abron Kingdom of Gyaman », in J. FRIEDMAN & M. ROWLANDS, eds., *The Evolution of Social Systems*. London, Duckworth : 279-301.

VIELLARD, G.

1940 « Notes sur les Peuls du Fouta-Djalon (Guinée française) », *Bulletin de l'Institut français d'Afrique noire* II (1-2) : 85-210.

WEULERSSE, J.

1946 *Paysans de Syrie et du Proche-Orient*. Paris, Gallimard.